

## درس نامه ادبیات فارسی سال سوم تجربی / ریاضی ۱ مهر ۱۳۹۵

## درس اول: ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

حمد و ستایش: \* منت خدای را، عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون بر می‌آید، مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید / کز عهده شکرش به در آید؟

« اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ. »

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد

ورنه، سزاوار خداوندی اش / کس نتواند که به جای آورد

معنی واژه: / منت: احسان و سپاس / ممد حیات: مدد کننده زندگی (ادامه دهنده زندگی)

عز و جل: گرامی و بزرگ است. جملات عربی که در فارسی به صورت صفت کاربرد دارد. / تقصیر: کوتاهی، کوتاهی در عبادت / قربت: نزدیکی / عذر: توبه / مزید: افزونی.

به جای آوردن: ادا کردن / مفرح ذات: شادی بخش وجود.

دستور: «را» در منت خدای را: برای یا مخصوص / به، اندر: دو حرف اضافه. / در بسیاری از جمله های بالا حذف به قرینه لفظی وجود دارد.

« که » در بیت اول: به ترتیب ضمیر پرسشی و حرف ربط است / بیت اول استفهام انکاری (پرسش تأکیدی) دارد

آرایه (قربت و نعمت، حیات و ذات: به ترتیب، سجع متوازی و مطرف دارند) / - اشاره است به سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷: «اگر سپاس بگزارید بر نعمت شما می افزایم». همچنین با بیت زیر از مولانا ارتباط معنایی دارد:

شکرِ نعمت، نعمت افزون کند      کفر، نعمت از کفّت بیرون کند

معنی: سپاس مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است. خداویی که اطاعتش سبب نزدیکی به او می‌شود و شکرگزاری از نعمتش باعث زیادی نعمت است.

۱. این درس نامه برای آسان کردن روند یادگیری تدوین شده است و تمام مطالب کتاب در کلاس، تدریس می‌شود.

- هر نفسی که فرو می‌رود (دم) باعث ادامه زندگی است و وقتی بر می‌آید (بازدم) شادی بخش وجود است. پس در هر یک نفس، دو نعمت هست (دم و بازدم) و برای هر نعمتی باید شکر گزار باشیم.

- کسی نمی‌تواند با (دست) توانایی و (زبان) گفتار، شکر شایسته خدا را به جا آورد (عملی و زبانی) مفهوم: عدم توانایی بشر در شکرگزاری.

- ای خاندان داود خدا را سپاس گزار باشید، حال آن که عده کمی از بندگان من سپاس گزارند.

- بهتر است که بنده به خاطر کوتاهی در شکرگزاری و عبادت به درگاه الهی توبه کند و گرنه کسی قادر نیست آن گونه که شایسته خداوند است شکرگزاری کند.

\* باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیوردد.

درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمايي به تربیتش نخل باسق گشته.

واژه: / خوان: سفره / بی دریغ: بی مضایقه // ناموس: شرف و آبرو / فاحش: آشکار / وظیفه: مقرری / منکر: زشت و ناپسند / فراش: گسترده فرش / بادصبا: باد صبحگاهی / دایه: شیردهنده، پرستار / بنات: جمع بنت؛ دختران / نبات: گیاه

مهد: گهواره / خلعت: جامه دوخته ای که بزرگی به کسی می‌بخشد / ورق: برگ / فایق: برگزیده / موسم: زمان / ربیع: بهار

عصاره: شهد (میوه و ثمره) / تاک: درخت انگور / شهد: شیرینی و عسل / قدوم: آمدن / باسق: بلند / نخل: درخت خرما

دستور: «را»: در سطر اول به معنی حرف اضافه «به» است

شهد فایق و نخل باسق: هر دو ترکیب وصفی هستند.

آرایه ( باران رحمت و خوان نعمت: هر دو اضافه تشبیه‌اند و وجه شبه: فراوانی و فراگیر بودن است و یا مفهومی مانند این‌ها.

رسیده و کشیده: سجع / پرده ناموس: اضافه تشبیهی / ندرد و نبرد: سجع / فراش باد: اضافه تشبیهی، وجه شبه: گسترانندگی و... / فرش زمردین: استعاره از سبزه.

دایه ابر: اضافه تشبیهی، وجه شبه پرورش دهندگی، بنات نبات: اضافه تشبیهی، وجه شبه رویانندگی یا زاینندگی آرایه جناس هم دارد / مهد زمین: اضافه تشبیهی، وجه شبه: پرورانندگی.

خلعت نوروزی: استعاره از برگ و گل / قبای ورق: اضافه تشبیهی، وجه شبه: پوشاندگی / اطفال شاخ: اضافه تشبیهی، وجه شبه: کوچکی.

کلاه شکوفه: اضافه تشبیهی، وجه شبه: بر سر بودن/ فایق و باسق: سجع

(معنی)- رحمت بی کران الهی مانند باران شامل حال همه شده و نعمت بی دریغش او مانند سفره در همه جا گسترده است.

- آبروی بندگان را با وجود گناهان آشکار و از حد گذشته، نمی ریزد و رزق و روزی آنان را به خاطر خطاکار بودنشان قطع نمی کند.

- خداوند به باد صبا دستور داده تا سبزه ها و گل ها را مانند فرشی روی زمین بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا مانند پرستاری گیاهان را مانند دخترانی در زمین که مثل گهواره است پرورش دهد (و با باران، آنها را سبز کند).

- به عنوان لباس نوروزی، بر تن درختان لباسی از برگ سبز (قبای سبز ورق) پوشانده و برای آمدن فصل بهار بر سر شاخه های کوچک، کلاهی از شکوفه نهاده است.

- عصاره درخت انگور با قدرت الهی به شیرینی ناب تبدیل شده و در اثر توجه و پرورش او دانه خرما نخلی بلند و میوه دار شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبیری

آرایه) مصراع اول مراعات نظیر (تناسب) است.

(معنی): بیت اول: ای انسان تمام پدیده های هستی در خدمت تو هستند تا بتوانی رزق و روزی خود را به دست آوری و از خدا غافل نشوی.

(معنی): بیت دوم: تمام آفرینش مطیع و فرمان بردار تو هستند و در خدمت تو هستند، منصفانه نیست که تو فرمانبردار خداوند نباشی.

\* در خبر است از سرور کاینات مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم .

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ / قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

بَلَغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ ، كَشَفَ الدُّجَا بِجَمَالِهِ حَسَّتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ ، صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

خبر: حدیث/کاینات : جمع کاینه ؛ موجودات هستی / مفخر: مایه افتخار / صفوت: برگزیده / تمه: به جا مانده ، مایه کمال.

آرایه) در سطر اول بسیاری از کلمات دو به دو سجع هستند/ بیت اول عربی: آرایه تنسیق صفات ( پی در پی آوردن صفات) دارد که یادگیریش برای دانش آموزان ضرورت ندارد.

قسیم، جسیم، نسیم و وسیم جناس دارند/

بیت فارسی ( چه غم دیوار امت.....) آرایه تلمیح و اسلوب معادله دارد.

معنی): در حدیث آمده است از پیامبر اسلام که سرور موجودات است، مایه افتخار آفرینش است، سبب رحمت و بخشش جهانیان است، برگزیده انسانهاست و آخرین پیامبر است - که درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد -

- او شفاعت کننده ، فرمانروا، پیام آور ، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.

- به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود(علم) تاریکی ها را بر طرف کرد ، همه خوی ها و صفات او زیباست ؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

- ای پیامبر امتی که پشتیبانی چون تو دارد غمی ندارد، همان گونه که کسی که کشتیان و نجات دهنده اش نوح باشد از حوادث ترسی ندارد.

\* هر گه یکی از بندگان گناهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جلّ و علا - بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند. حق - سبحانه و تعالی - فرماید : یا مَلَأْتِكْتِي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ . دعوتش اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده ام همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار / گنه بنده کرد است او شرمسار

واژه: انابت: توبه / اعراض : روی برگرداندن / اجابت: پذیرفتن / تضرع : زاری و التماس / جل و علا : بزرگ و بلند قدر است / سُبحانَه و تعالی : پاک و بلند مرتبه است .

دستور): جل و علا : جمله معترضه / بزرگ و بلند قدر است. ایزد تعالی: خدای بلند مرتبه.

معنی): هر وقت که یکی از بندگان گنهکار آشفته حال برای توبه و به امید قبولی آن دست به درگاه خداوند بزرگ و بلند مرتبه دراز کند، خداوند متعال به او نمی نگرَد ، دوباره خدا را می خواند و به درگاه او عذر می آورد، باز خدا از او روی برمی گرداند، بار دیگر با زاری و التماس خدا را می خواند ....

- خداوند پاک و بلند مرتبه، می فرماید : ای فرشتگانم من از بنده خود شرم دارم و او جز من کسی را ندارد پس او را آمرزیدم . خواسته او را بر آوردم و آرزویش را مهیا کردم زیرا که از فراوانی دعا و زاری او شرم دارم .

معنی بیت: بزرگواری و لطف خدا را بین که بند گناه می کند و خداوند شرمسار می شود.

\* عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عبدناکَ حقّ .. و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که : ما عرفناکَ حقّ معرفتکَ .

گر کسی وصف او زمن پرسد بی دل نشان چه گوید باز ؟

عاشقان کشتگان معشوق اند بر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده : آن گه که از این معامله باز آمد ، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی ؟

توضیحات: عاکفان: کسانی که در گوشه ای به عبادت می پردازند . جلال: بزرگی و شکوه

جیب: گریبان ، یقه / معترف: اقرار کننده / مراقبت: تفکر عارفانه / واصفان : توصیف کنندگان / حلیه: زیور

مکاشفت: در لغت کشف کردن اما در اینجا: دریافت حقایق ، پی بردن به حقایق / مستغرق: غرق شده / تحیر: سرگردانی / معامله : کار، اعمال عبادی در اینجا همان مراقبت و مکاشفت است / صاحب دل: عارف خداشناس / کرامت: بخشش.

آرایه: حلیه جمال: اضافه تشبیهی، وجه شبه: زینت بخشی / بحر مکاشفت : اضافه تشبیهی، وجه شبه: تعمق و وسعت. کعبه جلال وجه شبه: تقدس.

معنی): خداوندا، کسانی که همیشه در گوشه ای جلال و شکوه تو را عبادت می کنند به کوتاهی خود در عبادت اقرار می کنند و می گویند : آن چنان که شایسته توست تو را نپرستیدیم.

- توصیف کنندگان جمال و زیبایی خدا دچار حیرانی شده اند و می گویند : تو را چنان که شایسته توست نشناختیم.

معنی بیت اول: اگر کسی وصف خداوند را از من پرسد من عاشق و دل از دست داده ( سعدی) چگونه از خدای بی نشان سخنی بگویم.

معنی بیت دوم: عاشقان حقیقی ، کشتگان و فدایی معشوق ( خدا ) هستند و از کشته شدگان صدایی نمی شنوی. ( مفهوم: رازداری).

- یکی از عارفان به حالت تأمل و تفکر عارفانه فرورفته بود و قلب خود را از هر چه غیر خداست حفظ کرده بود و غرق در کشف حقایق الهی بود. وقتی که از این حالت عرفانی مراقبه و مکاشفه بیرون آمد، یکی از دوستان به او گفت: از این عالم روحانی که در آن سیر می کردی چه هدیه ای برای ما آوردی؟

\* گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد	ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان را که خبر شد ، خبری باز نیامد	این مدعیان در طلبش بی خبرانند
وز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم	ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم	مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

چون: وقتی / درخت گل: استعاره از عشق و شناخت خداوند، مرحله وصل یا درک جمال حق / بوی گل: جلوه ای از جمال و عشق حق / اصحاب: یاران / مدعیان: ادعا کننده / مراقبت: در لغت یعنی نگاهبانی و در اصطلاح تصوف به معنی نگاه داشتن دل است از توجه به غیر حق و یقین داشتن بنده به این که خداوند در همه احوال، آگاه بر ضمیر اوست.

دستور): را: در سطر اول به معنی حرف اضافه، به معنی « برای » / « م »: در بوی کلم نقش مفعولی دارد.

دامن از دست رفتن: کنایه از محو چیزی شدن، خود را فراموش کردن

معنی): گفت در نظرم بود که وقتی به درخت (جمال الهی) رسیدم دامنم را پر گل کنم و از اسرار و حقایق الهی خیلی زیاد، و برای یاران هدیه بیاورم. وقتی به اسرار و حقایق الهی رسیدم بوی گل چنان مستم کرد (جمال الهی مرا از خود بیخود کرد) که دامن از دست رفت (و از خود بی خود شدم).

معنی بیت اول: ای بلبل عشق واقعی را از پروانه بیاموز که جان خود را فدای معشوق (شمع) کرد و صدایی از او شنیده نشد (مفهوم: رازداری).

معنی بیت دوم: کسانی که ظاهراً ادعای شناخت الهی را دارند، از او بی خبر هستند زیرا عاشقان حقیقی که به شناخت خداوند برسند از او خبری به دیگران نم‌رسد.

معنی بیت سوم: ای خداوندی که از خیال و سنجش و پندار و تصورات برتری و از هرچه در باره تو گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم افزون تری.

معنی بیت چهارم: مجلس ذکر تو به پایان آمد و عمر ما نیز به آخر رسید ولی همچنان در آغاز توصیف تو مانده ایم و از وصف تو ناتوانیم.

افلاک، حریم بارگاہت

ای از بر سدره شاهرهات /وی قبه عرش تکیه گاهت

سدره: درختی در آسمان هفتم / - سدره المنتهی. درخت گنار است بر فلک هفتم که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق و منتهای رسیدن جبرئیل علیه السلام است و هیچ کس از آن نگذشته مگر پیامبر.

بر: بالا / سدره: درختی در بالای آسمان هفتم همان سدره المنتهی / شاهراه: راه گشاده / قبه: بنای گنبدی شکل / عرش: تخت، سریر در درس آسمان آسمان ها ، بالاترین نقطه آسمان مقابل فرش که زمین است. (یادداشت هخدا).

منادا پیامبر است که ذکر نشده .

ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشه کلاهت

طاق نهم: فلک الافلاک آسمان نهم / رواق: ایوان / سایه بان

طاق نهم از گوشه کلاهت شکسته: کنایه از مقام بلند

صرفاً برای مطالعه آزاد- قدما به نه آسمان (فلک) معتقد بودند: « (فلک قمر (ماه) که فلک اول است و فلک عطارد (تیر) که فلک دوم است و فلک زهره (ناهید) که فلک سوم است و فلک شمس (مهر) که فلک چهارم است. و فلک مریخ (بهرام) که فلک پنجم است و فلک مشتری (برجیس) که فلک ششم است و فلک زحل (کیوان) که فلک هفتم است و فلک ثوابت که فلک هشتم و فلک اطلس یا فلک الافلاک که فلک نهم است.)

معنی: ای پیامبر بلند مرتبه که گذرگاه تو در شب معراج بالاتر (برتر) از آسمان هفتم بوده (در شب معراج از آسمان هفتم گذشتی) و تکیه گاه تو آسمان نهم (فلک الافلاک) است. هر دو مصرع کنایه از والا مقامی پیامبر است.

هم عقل دویده در رکابت / هم شرع خزیده در پناهت

شرع: دین، شریعت / در رکاب کسی بودن: کنایه از خدمتگزاری / آرایه موازنه دارد.

معنی: عقل بشر مانند غلامی در خدمت (رکاب) توست و از تو پیروی می کند و هم دین در پناه تو محفوظ مانده است.

مه طاسک گردن سمندت / شب طره پرچم سیاهت

طاسک: آویز زینتی از طلا و نقره که به گردن اسب و... می آویختند / سمند: اسب زرد در این جا مطلق اسب.

طره: دسته مو و مویی که روی پیشانی می ریزد.

آرایه تشبیه ماه به طاسک / تشبیه شب به طره. بیت تلمیح دارد به معراج و آرایه موازنه و اغراق نیز دارد.

فعل است به قرینه معنوی از پایان هر دو مصرع حذف شده است.

معنی: ماه با آن همه زیبایی مانند گردن بند گردن اسب تست و شب با آن همه عظمت مانند رشته ای است که از پرچم تو آویزان شده است. (ماه و شب اعتبارشان به توست و مفهوم عظمت پیامبر).

جبریل مقیم آستانت / افلاک حریم بارگاهت

جبریل: فرشته وحی / مقیم: اقامت کننده / آستان: درگاه، بارگاه / حریم: پیرامن و اطراف /

مصرع دوم کنایه از بلند مرتبگی رسول خداست. و بیت موازنه دارد.

(معنی): جبرئیل برای خدمتگزاری بردرگاه تو اقامت کرده و جایگاه تو افلاک (آسمان) است. (عظمت تو برتر از این دنیا است) اشاره ای ظریف دارد به عبارت (كُلُّ لَآكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَآكَ)

چرخ ارچه رفیع خاک پایت / عقل ارچه بزرگ طفل راهت

چرخ: استعاره از آسمان / ار: مخفف اگر / رفیع: بلند، بلند مرتبه / آرایه): تشبیه چرخ (آسمان) به خاک و عقل به طفل)

(معنی): آسمان با تمام بلند مرتبگی اش خاک کف پای توست و عقل با تمام عظمتش در مقابل تو کودکی ناتوان است.

خوردست خدا ز روی تعظیم / سوگند به روی همچو ماهت

تعظیم: بزرگی، بزرگ داشت

آرایه): بیت اشاره دارد به آیه ۷۲ سوره حجر: لَعْمُرُكُ اِنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ : به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان اند. چهره چون ماه: تشبیه / روی با روی جناس تام است.

(معنی): خداوند به خاطر بزرگی و احترام تو به (چهره) وجود تو سوگند خورده است.

ایزد که رقیب جان خرد کرد / نام تو ردیف نام خود کرد

رقیب: نگهبان / اشاره دارد به آمدن اسم پیامبر بعد از نام خدا: انما وليکم الله ورسوله - (سوره مائده - ۵۵)

(معنی): خداوند که عقل را نگهبان جان کرد نام تو را در کنار نام خود بارها آورده است.

## درس دوم / رزم رستم و اسفندیار

مضمون درس: برخورد آزادی و اسارت، پیری و جوانی و کهنه و نو.

(۱) هنگامی که روز شد، رستم، گبر (لباس جنگی) را بر تن کرد/ و علاوه بر گبر، ببر بیان (زره مخصوص رستم، از پوست ببر) را نیز برای حفظ تن پوشید.

(۲) کمندی (طنابی) بر ترک بند زین خویش بست/ و بر اسب قوی هیکل و تنومند خود نشست.

(۳) رستم به کنار رود هیرمند آمد/ در حالی که دلش پر از آه و تأسف بود و لبی پر از پند داشت.

(۴) او از لب رود هیرمند گذشت و به بلندی (تپه) رفت / در حالی که از کار جهان، شگفت زده بود.



- (۵) فریاد برآورد که ای اسفندیار خجسته،/ هم نبرد تو آمد، آماده جنگ باش.
- (۶) وقتی اسفندیار این سخن را از آن شیر جنگاور پیر (رستم) شنید،
- (۷) خندید و گفت: از وقتی که از خواب برخاسته ام، آماده هستم.
- (۸) اسفندیار دستور داد تا جوشن و کلاهخود و تیردان و نیزه او را،
- (۹) پیش او بردند و او اندام روشن و پاک خود را با آن پوشاند/ و کلاه پادشاهی را بر سر نهاد.
- (۱۰) اسفندیار دستور داد تا اسب سیاه او را زین کردند و به نزد او بردند.
- (۱۱) وقتی اسفندیار جوشن خود را پوشید/ به سبب نیرو و هیجان فراوانی که در او بود،
- (۱۲) ته نیزه را بر زمین زد/ و به وسیله نیزه پرید و بر پشت اسب نشست.
- (۱۳) اسفندیار همانند پلنگی که برای شکار گورخر بر پشت آن می نشیند/ و گورخر را آشفته و مضطرب می کند، سوار اسب شد.
- (۱۴) هر دو پهلوان این چنین به جنگ رفتند/ انگار در جهان هیچ مجلس شادی و بزمی وجود ندارد.
- (۱۵) وقتی که رستم و اسفندیار، آن دو پهلوان شجاع و سرافراز، به هم نزدیک شدند،
- (۱۶) از اسب هر دو پهلوان فریاد بلندی برخاست/ به گونه ای که انگار دشت نبرد از هم شکافته شد.
- (۱۷) رستم با آواز بلند به اسفندیار چنین گفت/ که: ای شاه خوشدل و باسعادت،
- (۱۸) اگر جنگ و خونریزی و دست زدن به چنین کاری سخت (جنگ و کشتار) را می خواهی،
- (۱۹) بگو تا فرمان دهم سواران زابلی با خنجر کابلی در دست، بیایند.
- (۲۰) آن ها را در این رزمگاه به جنگ می گماریم/ و خود در این جا مدتی درنگ می کنیم.
- (۲۱) تا مطابق میل تو خون ریخته شود/ و تو تلاش و جنگ آن ها را ببینی.
- (۲۲) اسفندیار به رستم این گونه پاسخ داد/ که چرا این قدر چنین سخنان ناشایستی را می گویی؟
- (۲۳) من به جنگ زابلستان یا جنگ ایران و کابلستان نیازی ندارم.
- (۲۴) آیین من هرگز این چنین مباد/ و این کار در دین من سزاوار و شایسته نیست؛

- (۲۵) که ایرانیان را به کشتن دهم / و خود در جهان به پادشاهی بر سم.
- (۲۶) تو اگر به یار و کمکی نیاز داری، بیاور / اما من هیچ نیازی به یار ندارم.
- (۲۷) دو جنگجو (رستم و اسفندیار) پیمان بستند / که کسی در جنگ به آنان کمک نکند.
- (۲۸) نخست با نیزه به نبرد پرداختند / و با آن، جوشن یکدیگر را دریدند و بدن همدیگر را خون آلود کردند.
- (۲۹) به سبب نیروی اسبان که به چپ و راست می رفتند و نیز به سبب ضربه دو پهلوان / شمشیرهای سنگین شکست.
- (۳۰) همانند شیران جنگی بر آشفتنند / و اعضای بدن یکدیگر را خشمگینانه کوبیدند.
- (۳۱) هم دسته گرزهای سنگین شکست / و هم دست پهلوانان خسته و ناتوان شد.
- (۳۲) پس از آن کمربند یکدیگر را گرفتند / و دو اسب تیزرو پهلوانان نیز سرها را به پایین خم کرده بودند.
- (۳۳) دو پهلوان بر یکدیگر زور وارد می کردند / اما هیچ یک از پهلوانان از جای خود حرکت نکرد (هیچ یک بر دیگری فائق نیامد).
- (۳۴) دو پهلوان از میدان جنگ دور شدند / در حالی که هم خود و هم اسبانشان خسته و درمانده شده بودند.
- (۳۵) دهانشان کف آلود و پر از خون و خاک / و تمام لباس های جنگی آن ها پاره پاره شده بود.
- (۳۶) مگر تو ای مرد سیستانی، کمان و نیرو و قدرت مرا فراموش کردی؟
- (۳۷) تو به سبب نیرنگ زال این چنین سالم هستی / و گرنه در حال مرگ بودی.
- (۳۸) امروز بدن تو را چنان می گویم / که از این پس پدرت، زال، تو را زنده نبیند.
- (۳۹) از خداوند پاک که جهان در دست قدرت اوست، بترس / و عقل و احساس خود را تباه مکن (بر خلاف عقل و احساس خود عمل مکن).
- (۴۰) من امروز برای جنگیدن نیامدم / بلکه برای حفظ آبرو و عذرخواهی آمده ام.
- (۴۱) تو با من ستمکارانه رفتار می کنی و می جنگی / عاقلانه رفتار نمی کنی
- (۴۲) زه کمان را بست و کمان را آماده کرد و آن تیر گز / که پیکان آن را در زهر پرورده بود،
- (۴۳) آن تیر گز را در کمان نهاد / و سر خویش را به سوی آسمان برای مناجات بلند کرد.

(۴۴) گفت که ای خداوند پاک و آفریننده خورشید/ و ای افزایشنده دانش و نیرو و فروغ ایزدی؛

(۴۵) تو جان پاک و توان و روان مرا می‌بینی؛

(۴۶) که چقدر می‌کوشم تا شاید اسفندیار/ از جنگ صرف نظر کند.

(۴۷) تو می‌دانی که او با ستمکاری و بی‌عدالتی می‌جنگد/ و جنگاوری و مردانگی‌اش را به رخ می‌کشد.

(۴۸) مرا به مکافات این گناه بازخواست نکن/ تو آفریننده ماه و تیر (آسمان) هستی. این گناه: کشتن اسفندیار

(۴۹) رستم زود تیر گز را در کمان نهاد/ بدانگونه که سیمرخ دستور داده بود.

(۵۰) تیر را بر چشم اسفندیار زد/ و جهان در پیش چشمان اسفندیار تیره و تار شد (اسفندیار نابینا شد).

(۵۱) قامت بلند اسفندیار خمیده شد/ و با فرا رسیدن مرگ، دانش و شکوه از او دور گشت.

### درس ششم : قاضی بست

(۱) و روز دوشنبه، امیر مسعود سحرگاه، سوار اسب شد و با بازان و یوزپلنگان شکاری و چاکران و هم نشینان و نوازندگان و خوانندگان به کنار رود هیرمند رفت؛ و غذا و شراب بردند و شکار زیادی به دست آمد زیرا تا هنگام چاشت (بین صبح و ظهر) مشغول شکار بودند. سپس، به کنار آب فرود آمدند و خیمه‌ها و سایبان‌ها را بر پا کردند. غذا خوردند و شراب نوشیدند و بسیار خوش گذراندند.

(۲) اتفاقاً، پس از نماز، امیر مسعود کشتی‌ها را خواست و ده قایق کوچک آوردند. یکی از قایق‌ها بزرگ تر و برای نشستن امیر بود و بسترها را مهیا کردند و سایبانی بر آن کشیدند. و امیر به آن جا رفت و از هر نوع مردم در کشتی‌های دیگر بودند و هیچ کس خبر نداشت. ناگهان، متوجه شدند که چون آب فشار آورده و کشتی پر شده بود، شروع به پاره پاره شدن و فرو رفتن کرد. زمانی آگاه شدند که نزدیک بود کشتی غرق شود. بانگ و آشوب و فریاد برخاست. امیر بلند شد و خوشبختانه کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت تن از آن‌ها پریدند و امیر را گرفتند و به کشتی دیگری رساندند و بسیار کوفته و مجروح شد و پای راست او زخمی گشت؛ به گونه‌ای که لایه پوست و گوشت جدا شد و چیزی نمانده بود که غرق شود. اما خداوند پس از نشان دادن قدرت، رحمت کرد؛ و آن جشن و شادی، تیره و مکدر شد (تباه شد) و وقتی امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها را راندند و به کناره رود رساندند.

(۳) و امیر که از مرگ نجات یافته بود، به خیمه آمد و لباس‌هایش را عوض کرد و خیس و ناخوش شده بود و سوار اسب شد و سریع به کاخ آمد زیرا خبری بسیار ناراحت کننده در لشکرگاه افتاده بود و همه دلوایس بودند و بزرگان و وزیر برای استقبال رفتند. وقتی پادشاه را سالم دیدند، فریاد و دعا از سپاهی و رعیت بلند شد و صدقه بسیار دادند (که اندازه و حساب نداشت).

۴) و روز دیگر امیر دستور داد تا به سبب این حادثه بزرگ و دشوار که پیش آمد و سلامتی که به دنبال آن رسید، نامه‌ها به غزنین و تمام مملکت بنویسند و فرمان داد تا به شکرانه این سلامتی یک میلیون سکه نقره در غزنین و دو میلیون سکه نقره در سرزمین‌های دیگر، به نیازمندان و درویشان بدهند و نامه نوشته شد و امیر با امضای خود تایید کرد و نامه رسانان و مژده دهندگان رفتند.

۵) و روز پنجشنبه، یازدهم صفر، امیر دچار تب سوزانی شد و هذیان می گفت به گونه ای که نتوانست اجازه دیدار دهد و از نظر مردم پنهان شد، به جز از پزشکان و چند تن از خدمتکاران مرد و زن، که او را می دیدند و همه بسیار نگران شدند تا حال امیر چگونه می شود.

۶) از زمانی که این بیماری برای امیر پیش آمده بود، بونصر به خط خود نکته های مهم را از نامه های رسیده، بیرون می آورد و به خاطر زیادی موضوعات مهم، آن چه را که ناپسند نبود به پایین دربار می فرستاد به دست من (ابوالفضل بیهقی) می فرستاد و من آن را به آغاجی خادم (خادم خاص امیر مسعود) می دادم و سریع جواب می آوردم و امیر را اصلاً نمی دیدم تا زمانی که نامه هایی از پسران علی تکین آمد و من موضوعات مهم آن نامه ها را بردم و مژده ای (خبر خوشی) بود. آغاجی گرفت و پیش امیر برد. پس از یک ساعت، بیرون آمد و گفت: «ای ابوالفضل، امیر تو را می خواهد ببیند»

۷) پیش رفتیم. دیدم خانه را با آویزان کردن پرده های کتان نم دار تاریک کرده اند (شاخه) چهار پایه بسیاری گذاشته بودند و تاس های بزرگ پُر یخ بر بالای آن ها نهاده بودند و امیر را دیدم که آن جا بر روی تخت نشسته، در حالی که پیراهنی از پارچه نازک کتانی بر تن و گردن بندی کافور در گردن داشت و بوالعلای پزشک را آن جا پایین و کنار تخت دیدم که نشسته بود.

۸) امیر گفت: «به بونصر بگوی که امروز تندرست و سالم هستم و در این دو سه روز اجازه ملاقات داده می شود زیرا بیماری و تب به طور کامل از بین رفته است.»

۹) من باز گشتم و آن چه پیش آمد، به بونصر گفتم. بسیار شاد شد و خداوند - بزرگ و گرامی - را به خاطر سلامتی امیر سجده شکر کرد و نامه نوشته شد. نزدیک آغاجی بردم و اجازه ورود به من داده شد، تا سعادت دیدار چهره مبارک پادشاه دوباره نصیب شد و امیر آن نامه را خواند و ظرف مرگب خواست و امضا کرد و گفت: «وقتی نامه ها فرستاده شد، تو برگرد زیرا پیامی در خصوص موضوعی برای بونصر دارم که باید به وسیله تو بدهم.»

۱۰) من (ابو الفضل بیهقی) گفتم «اطاعت می کنم.» و با نامه امضا شده باز گشتم و این ماجرا را به بونصر گفتم.

۱۱) و بونصر، این مرد بزرگ و نویسنده توانا، با شادمانی شروع به نوشتن کرد. تا نزدیک نماز ظهر این کار مهم را تمام کرد و نوکران و سواران را فرستاده بود. پس نامه ای به امیر نوشت و هر چه کرده بود، شرح داد و به من داد (تا به سلطان برسانم).

۱۲) و نامه را بردم و اجازه ورود به من داده شد و رساندم و امیر نامه را خواند و گفت «خوب است.» و به آغاجی خادم گفت «کیسه ها را بیاور!» و به من گفت «بگیر؛ در هر کیسه هزار مثقال سکه طلاست. به بونصر بگو که طلاهایی است که پدر ما از جنگ هندوستان آورده است و بت های طلا را شکسته و ذوب و تکه تکه کرده است و از حلال ترین ثروت هاست. و در هر سفری برای ما از این طلا می آورند تا اگر صدقه ای بخواهیم بدهیم که حلال بی شک و تردید باشد از این طلاها می دهیم؛ و شنیده ایم که قاضی بست، بوالحسن بولانی، و پسرش، بوبکر، بسیار تهیدست هستند و از کسی چیزی نمی گیرند و زمین زراعتی اندکی دارند.

یک کیسه باید به پدر داد و یک کیسه به پسر، تا برای خود زمین زراعتی حلال کوچکی بخرند و بهتر و راحت تر بتوانند زندگی کنند و ما مقداری از حق این نعمت تندرستی را که باز یافتیم، به جا آورده باشیم.»

۱۳) من کیسه ها را گرفتم و به نزد بونصر بردم و حال را شرح دادم.

۱۴) بونصر دعا کرد و گفت: «پادشاه این کار را بسیار نیکو انجام داد و شنیده ام که بوالحسن و پسرش گاهی به خاطر ده سگه نقره درمانده هستند.» و به خانه برگشت و کیسه ها را با او بردند و پس از نماز، کسی را فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را خواند و آن ها آمدند. بونصر پیام امیر را به قاضی رسانید.

۱۵) قاضی بسیار دعا کرد و گفت: «این بخشش و انعام مایه افتخار من است. آن را پذیرفتم و پس دادم زیرا به درد من نمی خورد و قیامت بسیار نزدیک است، نمی توانم حساب آن را پس بدهم و نمی گویم که به آن ها نیاز ندارم اما چون به آن چه دارم و کم است قانع هستم، گناه و عذاب این مال چه به درد من می خورد؟»

۱۶) بونصر گفت: «شگفتا، طلایی که سلطان محمود با جنگ از بتخانه ها با شمشیر آورده و بت ها را شکسته و تکه تکه کرده و خلیفه عباسی بغداد (به نام القادر بالله) گرفتن آن را جایز می داند، آن طلاها را قاضی نمی گیرد؟»

۱۷) قاضی گفت: «زندگی پادشاه ما دراز باد؛ وضع خلیفه عباسی فرق می کند زیرا او صاحب ولایت است و خواجه (بونصر مشکان) با امیر محمود در جنگ ها بوده است و من نبوده ام و بر من (بوالحسن) پوشیده است که آن جنگ ها بر اساس سنت و روش پیامبر (ص) بوده است یا نه. من این طلاها را نمی پذیرم و مسئولیت این را به عهده نمی گیرم.»

۱۸) بونصر گفت: «اگر تو قبول نمی کنی به شاگردان خود و به نیازمندان و درویشان بده.»

۱۹) قاضی گفت: «من هیچ نیازمندی را در بست نمی شناسم که طلا را بتوان به آن ها داد و به به من چه ربطی دارد (این چه کاری است) که طلا را کس دیگری ببرد و من در قیامت حساب آن را پس بدهم؟ به هیچ حال این مسئولیت را قبول نمی کنم.»

۲۰) بونصر به پسر قاضی گفت: «تو سهم خودت را بگیر.»

۲۱) پسر قاضی گفت: «زندگی خواجه عمید (عمید لقب بونصر بوده است) دراز باد. به هر حال من نیز فرزند این پدر هستم که این سخن را گفت و از او علم آموخته ام و اگر او را یک روز دیده و احوال و عادات او دانسته بودم، واجب می کرد که در طول عمر از او پیروی کنم. پس، جای آن نیست که (نباید) پس از سال ها زندگی با او، خلاف نظرش رفتار کنم و من هم از حساب رسی و توقف (ایستادن در این جا حساب رسی) در رستخیز و پرس و جوی قیامت می ترسم که او می ترسد و آن چه از مال اندک دنیا دارم حلال و کافی است و به چیز بیشتری نیازمند نیستم.»

۲۲) بونصر گفت: «خدا خیرتان دهد؛ شما دو تن بسیار بزرگ هستید» و گریه کرد و آن ها را برگرداند و بقیه روز در فکر بود و از این ماجرا یاد می کرد. ۲۳) و روز دیگر، نامه ای به امیر نوشت و ماجرا را گزارش داد و طلاها را برگرداند.

### درس هشتم: بانگ جرس

- (۱) هنگام آن است که آماده سفر شویم و قصد کنیم از بیابان‌های پر از خار و کوه‌های پر از سنگ (مشکلات و موانع) عبور کنیم.
- (۲) از هر جانب بانگ کوچ کردن به گوشم می‌رسد/ زنگ کاروان به صدا درآمده است، وای بر من که آرام و خاموش هستم و برای حرکت آماده نشده‌ام.
- (۳) مردان دلیر و شجاع سفر را آغاز کردند/ پا در رکاب اسب تندروی خود نهاده (آماده حرکت و هجوم هستند).
- (۴) ای برادر، زمان سفر فرا رسیده و راه طولانی است/ نترس، شتاب کن که همت و تلاش کارساز و مشکل‌گشا است.
- (۵) زمان سفر فرا رسیده است باید اسب را به سمت کوه و صحرا حرکت دهیم / و تا سرزمین فلسطین (وادی ایمن) که مقدس و شایسته زیارت (بوسه گاه) است، پیش برویم.
- (۶) صحرا (سرزمین فلسطین) پر از صهیونیست‌های اشغالگر است/ امام خمینی مانند موسی پیشرو و راهنما است و دشواری‌های فراوانی بر سر راه قرار دارد (که باید پشت سر گذاشت)
- (۷) ای برادر، سرزمین ما فلسطینیان را اسرائیلیان اشغال کرده‌اند/ و ننگ است که بیگانگان در وطن ما باشند.
- (۸) فرمان رسید که سرزمین فلسطین را از دشمن پس بگیرید/ و تخت و نگین (فلسطین) را از دست صهیونیست‌های اشغالگر (اهریمن) آزاد کنید.
- (۹) امام خمینی مانند موسی قصد نابودی اشغالگران اسرائیلی (سامری) را کرده است/ ای یاران، باید رهبر را یاری نمود.
- (۱۰) حکم و فرمان رهبر است که بر دشت بتازید/ حتی اگر از کشته‌ها دشت دریایی از خون شود، باز هم بتازید و پیش بروید.
- (۱۱) فرمانبرداری از حکم رهبر، واجب است/ و در این راه حتی اگر بر سر ما شمشیر بیارد، بگو بیارد، اطاعت دشوار نیست.
- (۱۲) ای دوست من، برخیز و قصد حمله کن/ و حتی اگر شمشیر بیارد، جان خود را سپر کن و از جان مایه بگذار.
- (۱۳) ای دوست من، برخیز تا به سوی بلندی‌های جولان حرکت کنیم/ و از آن جا با تاخت و تاز تا حد (مرز) لبنان برویم.
- (۱۴) آن سرزمینی که هر سویس شهیدان بسیاری دارد/ و در هر کوچه ای غمی پنهان است.
- (۱۵) ای دوست من، غم لبنان ما را کشت/ و داغ قتل عام و کشتار دیربازین به شدت اندوه‌گینمان کرده است.
- (۱۶) باید با مژگان خود، گرد و غبار غم را از طور سینا (فلسطین) پاک کنیم/ و سینه خیز (با نهایت شوق و اشتیاق) از این جا (ایران) تا فلسطین برویم.
- (۱۷) ای دوست من، برخیز و بانگ پیشرو لشکر را بشنو/ اکنون امام برای مبارزه پرچم به دوش گرفته و آماده حرکت است.

۱۸) تکبیر زنان و لَبیک گویان بر اسب تندروی خود بنشین / از فرمان رهبر اطاعت کن، هدف رهبر دیار قدس است، با رهبر همراه شو.

### درس نهم: باغ نگاه

۱) به هنگام صبح، نور چشمان تو مانند دو پرندۀ آزاد و آرام / فضای چشمان تو را ترک کرد و تو دیگر ندیدی (نابینا شدی)

۲) به هنگام شب، نور چشمان تو همانند دو صف از یاکریم / همراه با نسیم / از چشم تو / پر کشید و رفت.

۳) هرچند که نمی بینی اما آفتاب با همه روشنی و عظمتش، / در مقایسه با نور معنوی چشمان تو ارزشی ندارد (فروغ چشم تو از فروغ خورشید بیشتر است).

۴) آبشار با همه جوش و خروشش، / تنها موج آرام و فروخته ای از خشم تو است (خشم تو بسیار پر خروش تر از آبشار است).

۵) با این که چشمانت نور ندارد (نمی بینی) اما هنوز می توان از نگاهت / نور و روشنایی معنوی را، / وام گرفت.

درس دهم: ترانه من

۱) لحظه های عمر ما مانند موج هایی که به شن های ساحل می رسند با سرعت به پایان خود نزدیک می شوند.

۲) لحظات عمر جای خود را به یکدیگر می دهند (از پی هم می گذرند) و در کشاکشی دایمی پیوسته از همدیگر سبقت می گیرند.

۳) دوران کودکی که پر از نور و روشنایی بود (به سبب صفا و پاکی انسان در کودکی)، به سوی بلوغ می رود و کامل می شود و آن گاه که به اوج شکوه جوانی رسید، حوادث ناگوار شکوهش را تهدید می کنند.

۴) زمان که روزی، بخشنده بود و شکوه جوانی را به انسان بخشیده بود، همه بخشش ها ی خود را نابود می کند.

۵) آری، زمان، شکوه جوانی را از مانند گلی پژمرده می کند و پیشانی زیبا را پر از چین و چروک می نماید (انسان را پیر می کند) و همه چیزهای ارزشمند (جوانی، جلوه های زیبا و ...) را نابود می کند.

۶) هیچ موجود زنده ای از آسیب روزگار که مانند داسی دروگر است در امان نیست به جز شعر من (شکسپیر) که در آینده، بر جای می ماند تا روزگار ستم پیشه بر خلاف میل خود، بزرگی و ارج مرا را بستاید.

درس یازدهم: چشم به راه

۱) خدایا کسانی که همه چیز دارند اما تو را ندارند (ثروتمندان بی خدا)، آن هایی را که فقط تو را دارند (فقیران را)، مسخره می کنند (کافران، مؤمنان را مورد تمسخر قرار می دهند).

۲) تولد هر کودک این پیام را می رساند که خداوند هنوز از انسان ناامید نشده است (خداوند هنوز امیدوار است که انسان در صراط مستقیم قرار گیرد زیرا اگر ناامید می شد، دیگر هیچ کودکی را نمی آفرید).

۳) خداوند به انسان می گوید: هرچند که برایت بلا و مصیبت می فرستم اما تو را شفا می دهم و چون تو را دوست دارم با بلا و سختی، مجازاتت می کنم.

۴) کسانی که از حقیقت و معرفت روی برمی گردانند و آن را انکار می کنند، خود گمراه می شوند.

۵) انسان های بخشنده و فداکار، مانند ماه، خوبی و روشنایی را به دیگران می دهند و رنج و بلا را برای خود نگه می دارند (دیگران را بر خود ترجیح می دهند).

۶) انسان های خودخواه و سودجو تصور می کنند که همه چیز (دیگران) برای منفعت و خدمت آن ها خلق شده و باید در خدمت آن ها باشند.

۷) خداوند نه به خاطر نعمت های آسمانی و زمینی، بلکه به خاطر عشق و محبتی که به ما نثار می کند، منتظر عشق و ورزی و سپاسگزاری است یا گل ها، دعوت نامه هایی به بندگان برای روی آوردن و بازگشتشان به سوی آفریدگار است تا به یادش باشند.

### پاسخ خودآزمایی ها درس اول

۱- در بیت منظور از « تقصیر » چیست؟ بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد / کوتاهی در عبادت و شکر گزاری

۲- در این درس، بر کدام صفات خداوند بیشتر تأکید شده است؟ دو جمله را که نشان دهنده این صفات هستند، بیان کنید.

الف: رحمت ( باران رحمت بی حسابش همه را رسیده ) ب: رزاق بودن ( وظیفه روزی به خطای منکر نبرد ) و ستار بودن.....

۳- بیت زیر با کدام بخش درس ارتباط معنایی دارد؟

گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش

با بیت: « ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری » ارتباط معنایی دارد.

۴- گاه ضمیر متصل در جای اصلی خود قرار نمی گیرد؛ مثلاً در مصراع « زمانه به دست تو دادم کلید » از فردوسی، ضمیر « م » که باید بعد از کلید قرار بگیرد، بعد از فعل آمده است. نمونه ای دیگر از این کاربرد را در درس نشان دهید.



بازش بخواند ( باز بخواندش ) - بوی گلم چنان مست کرد ( بوی گل چنان مستم کرد )

۵- در شعر « افلاک ، حریم بارگاہت » دو نمونه تشبیه بیابید / روی همچو ماه / مه مانند طاسک / شب مانند طره پرچم

۶- نثر این درس ( گلستان ) جزء کدام نوع نثر است ؟ چرا ؟ نثر مسجع و فنی / به خاطر داشتن سجع بسیار و تشبیه ها و استعاره های معتدل.

۷- بررسی کنید ترکیب بند چه نوع شعری است . بند دیگر این ترکیب بند را در کلاس بخوانید .

ترکیب بند از چند بند مانند غزل تشکیل می شود که هر بند قافیه جداگانه دارد و در بین هر غزل یا بند بیتی ذکر می شود با قافیه ثابت . اما خود این بیت مکرر و یکسان نیست و فرقی با ترجیع بند در همین است و تمامی بیت ها بر یک وزن خواهند بود .

« بند دیگر ترکیب بند عبدالرزاق اصفهانی »

هر آدمی ای که او ثنا گفت هر چ آن نه ثنای تو خطا گفت

خود خاطر شاعری چه سنجد نعت تو سزای تو خدا گفت

گر چه نه سزای حضرت توست پذیر هر آن چه این گدا گفت

هر چند فضول گوی مردی است آخر نه ثنای مصطفی گفت

در عمر هر آن چه گفت یا کرد نادانی کرد و ناسزا گفت

زان گفته و کرده گر بپرسند کز بهر چه کرد یا چرا گفت

تو محو کن از جریده او هر هرزه که از سر هوی گفت

چون نیست بضاعتی ز طاعت از ما گنه و ز تو شفاعت

**درس دوم:** ۱- نشانگر حالت هایی مانند اندوه و تأسف و پند.

۲- پیشنهاد داد که سپاهیان از زایل بیاورد که با هم بجنگند و اسفندیار که خواهان جنگ و خون ریزی است به آرزوی خود برسد .

۳- الف کنایه در مصراع دوم بیت سوم . ب) تضاد و استعاره در بیت پانزدهم . اغراق در بیت شانزدهم .

۴- اصرار و پافشاری کردن .

۵- فعالیت دانش آموزی.

۶- الف (زمینه داستانی با بیان حوادث شکل می گیرد. ب) زمینه قهرمانی رستم و اسفندیار دو قهرمان ملی و مذهبی اند (ج) خرق عادت، رویین تنی اسفندیار و حضور سیمرخ (د) زمینه ملی، مبادا چنین هرگز آیین من سرا نیست این کار در دین من و بیت بعدی.

### درس سوم: کمال الملک

- ۱- حقا رسم تازه ای است که ملوک مددکار ملک الموت شده اند. مجنون برای دنیا بی ضررتره تا جانی.
- ۲- شخصی حراف، چاپلوس و بی اراده و در خدمت شاه.
- ۳- سه نوع. الف لحن خشن رضا شاهی که بیشتر حالت محاوره ای دارد (ب) لحن سنگین و با وقار و ادبی کمال الملک (ج) زبان معیار (توضیحات نویسنده در متن)
- ۴- نمونه ای از استبداد رضا خانی: پهلوی عادت به شنیدن نه نداره. - امر، امر ماست. - مجلس و عدلیه و دولت تعارفه. نمونه ای از تملق: تدین: خواب شهریاران خجسته، پیوسته نیکو است.
- ۵- تابلوی خود را از روی بوم برداشت و بر زمین گذاشت این کار نشانه تواضع و ارزش نهادن به هنر و هنرمندان دیگر است.

### درس چهارم: گاو

- ۱- (آفتاب از سوراخ پشت بام افتاده بود....)
- ۲- به خاطر دل بستگی علاقه شدید به گاو که نتیجه فقر و نداری بود.
- ۳- از خود بیگانگی که موجب گریز از واقعیت می شود - جهل و فقر مادی و فرهنگی.
- ۴- در داستان نظامی عروضی بزرگ زاده ای ثروتمند را می بینیم که به علت بیماری مغزی (مالیخولیا) خود را گاو می پنداشت که بوعلی سینا با ابتکار خود او را مداوا نمود؛ اما در این داستان شخص فقیری را می بینیم که با از دست دادن همه سرمایه خود، خود را گاو می پنداشت و در نهایت به مرگش منتهی شد.

### درس پنجم: گلدسته ها و فلک

- ۱- گل دسته ها (۱- مناره ها ۲- بچه ها) فلک (۱- آسمان ۲- ابزار تنبیه)
- ۲- نویسنده برای شخصیت های داستان لحنی متناسب با موقعیت اجتماعی شان، انتخاب کرده است.
- ۳- بله. زیرا واژه هایی چون فلک، مناره، پله، می توانند مفاهیم رشد، کمال و عروج را القا کنند و این دو می توانند نماد کسانی باشند که می خواهند به رشد و تعالی برسند. و مدرسه می تواند نماد جامعه باشد.

۴- اصغر نماد افراد پر ادعا اما در عمل ناتوان و ترسو و محافظه کار؛ راوی فردی کمال جو، کنجکاو و جستجوگر و بی باک است .

۵- نویسنده بدون مقدمه چینی مستقیماً وارد اصل ماجرا شده است و همچنین به کار گیری ایهام لطیف در عنوان درس به زیبایی آن افزوده است.

### درس ششم: قاضی بست

۱- من فرزند و شاگرد این پدر و تربیت شده و تابع او هستم بنابراین من هم چون او این هدیه ها را نمی پذیرم.

۲- شبهه ناک بودن اموال ( یقین نداشت که آن اموال حلال است یا نه)

۳- من باید در قیامت برای آن هدایا پاسخگو باشم. ۴- قناعت ، بلند همتی و پاک زیستی.

۵- ایجاز و کوتاهی جملات / وصف دقیق جزئیات / جابه جایی اجزای جمله برای زیباتر کردن نثر.

### درس هفتم: بیهقی و هنر نویسندگی او

۱- برای نمایش هنر نویسندگی بیهقی و پیوستگی مطالب آن. ۲- سر و لباس و وضع ظاهر و طرز رفتار آنان.

۳- محبوبیت حسنک در بین مردم . ۴- تا بر نشاط و رغبت خوانندگان بیفزاید و به آنها پند و اندرز دهد.

درس هشتم: خون خورشید

۱- الف- آن روز از آسمان آتش می بارید، سینه ها سوزان و لب ها خشک و چهره ها در هم ؛ ب- خونی گلرنگ آرام آرام موهای برفگون انس را رنگین می کرد.

۲- بله ، زیرا زمینه دو زمینه ملی و قهرمانی را دارد. رهبری امام (قهرمانی) و مبارزه به اشغالگران(ملی).

۳- الف ( موسی=امام خمینی ب) فرعونیان و قبطیان =اسرائیلی ها و صهیونیست ها .

۴- چهره پیر (حبیب بن مظاهر و انس بن حارث) ؛ چهره جوان (حضرت قاسم بن الحسن (ع).

۵- بیت اول « خار و خاره » جناس / بیت ششم تلمیح و...

### درس نهم: تپه برهانی

۱- آن ها دارای روحیه ایثار ، شجاعت ، مقاومت، صمیمیت ، اخلاص، مهربانی و ... هستند .

۲- شجاعت، آرامش، استواری، مردانگی، مظلومیت، اعتماد به نفس

۳- پاتک: ضد حمله برای پس گرفتن خاک و یا ضربه زدن پس از هجوم دشمن. انهدام نیرو: عملیات برای از بین بردن امکانات نظامی و انسانی دشمن. عمل کردن: الف) حمله کردن ب) منفجر شدن ابزار انفجاری.

۴- برای رسیدن به هدف پیداری و تلاش کرد و از انسان های مقاوم الگو گرفت.

۵- دو مرغ رها، دو صف یا کریم ۶- برای عظمت بخشیدن به مقام جانباز ۷- منظور: آگاهی، نور ایمان و روشنایی معنوی است

### درس دهم: ترانه من

۱- زایش و تولد از سرچشمه نور است. انسان روح خدایی دارد و تولد مانند طلوع خورشید، آغاز زندگی است.

۲- تاج: کمال و موهبت: جوانی و شادابی ۳- شکسپیر و نیز سروده هایش

۴- تزار می خواست راه موفقیت در کارها را بداند. ۵- با عمل به کارهایی کهدر زمان خودش باید انجام شود. راهب عملا پاسخ داد.

۶- از نظر راهب نیکی کردن و سود رساندن است.

### درس یازدهم: چشم به راه

۱- خدا به انسان می گوید: / شفایت می دهم / از این رو که آسیبیت می رسانم / دوستت دارم / از این رو که مکافات می کنم.

۲- آنهایی که حقیقت و معرفت را نادیده می گیرند و گمراهند.

۳- ماه نماد افراد ایثارگرو خیر خواه / کاریز نماد افراد خودخواه و سود جو / گل نماد عشق و محبت. معنویت، بصیرت.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

### توضیح آورده اندها و شعرهای حفظ کردنی نیمسال اول

کلیله و دمنه نصر... منشی باب ۸ (باب بوف و زاغ)

پارسایی برای قربانی کردن گوسفندی خرید. در راه طایفه دزدان او را دیدند. طمع کردند و با یک دیگر قرار گذاشتند که او را فریب دهند و گوسفند را از او بگیرند. پس یک نفر (از آنان) پیش او آمد و گفت: این سگ را کجا می بری؟ دیگری گفت: آیا این مرد قصد شکار دارد که (قلاده) سگ در دست گرفته است؟ سومی با او هم صدا شد و گفت: او در لباس صالحان است

اما زاهد و پرهیزگار به نظر نمی آید، زیرا پارسایان با سگ بازی نمی کنند و دست و لباس خود را از تماس با سگ حفظ می کنند

به همین شیوه چیزهایی (سخنانی) می گفتند تا شکی به دل زاهد افتاد و خود نیز به شک و تردید افتاد و گفت که ممکن بوده است که فروشنده این (حیوان) جادوگر بوده است و چشم بندی و جادو کرده است. خلاصه گوسفند را گذاشت و رفت و آن جماعت گرفتند و بردند.

آرایه: سگ مجاز از قلاده سگ (سطر چهارم) در جمله = خلاصه، متهم گردانید = کنایه (به شک و تردید افتاد). با توجه به نتیجه ای که در خود کلیله از این داستان گرفته شده است: «این مثل بدان آوردم تا مقرر گردد به حیل و مکر ما را قدم در کاری باید نهاد، و آن گاه خود نصرت هر آینه روی نماید.»

پیام آن: رسیدن به هدف با مکر و حيله، القای اندیشه، فریب کاری.

آورده اند که: از گلستان سعدی باب چهارم (درفواید خاموشی)

یکی از شاعران پیش امیر دزدان رفت و شعری در ثنا و ستایش او خواند. (امیر) دستور داد تا لباس او را بکنند و او را از ده بیرون کنند. شاعر بیچاره برهنه در سرما می رفت. سگ ها به دنبال او دویدند. خواست سنگی بردارد و سگها را از خود براند. زمین در اثر سرما یخ بسته بود. عاجز و درمانده شد. گفت: این ها چه مردمان حرام زاده ای هستند، سنگ را بسته اند و سگ ها را رها کرده اند.

امیر از دور دید و شنید و خندید و گفت: ای فرزانه (ای بسیار دانا)، از من چیزی بخواه. گفت: لباس خود را می خواهم اگر آن ها را به من ببخشی و لطف کنی.

شعر: آدمی به خیر و نیکویی دیگران امیدوار می باشد، من به خیر تو امیدی ندارم، دست کم به من شری نرسان.

آرایه: سنگ، سگ: جناس افزایشی بسته و گشاده: تضاد، برکنند و کنند: بنا بر نظریه برخی ادبا جناس دارد بدون احتساب پیشوند، پیام: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. عاقبت ثناگویی بر نا مردمان.

آورده اند که... حکایتی از گلستان سعدی «حکایت ۲۸ از باب اول در سیرت پادشاهان»

درویشی گوشه نشین (وارسته از تعلقات دنیا) گوشه صحرائی نشسته بود. پادشاهی از کنار او (از کنار گوشه عزلت او) عبور کرد. درویش - از آن جا که لازمه ملک قناعت (= قناعتی که مثل پادشاهی می باشد) است سربلند نکرد و به او توجهی نکرد. پادشاه - نیز از آن جا که لازمه وقار و شکوه سلطنت است - رنجیده خاطر شد و گفت: این گروه صوفیان مثل حیوانات اند و لیاقت و انسانیت ندارند. وزیر به نزد درویش آمد و گفت: ای جوان مرد، پادشاه زمین از کنار تو گذشت، چرا تعظیم نکردی و شرط ادب را به جا نیاوردی؟ درویش گفت: به پادشاه بگو، توقع و انتظار تعظیم و خدمت از کسی داشته باش که از تو انتظار نعمت و مالی داشته باشد و نکته دیگر، بدان که پادشاهان برای حفظ و نگهداری رعیت و مردم پادشاه شده اند (پادشاهی خود را از قبل نگهداشت مردم دارند) نه اینکه مردم آمده اند تا از پادشاهان اطاعت کنند.

پادشاه نگهدار و محافظ درویش است هرچند که آسایش و آرامش در سایه شکوه دولت پادشاه حاصل می شود.

(همان طور که) گوسفند برای چوپان و در خدمت او نیست بلکه چوپان و شغل چوپانی برای خدمت و محافظت گوسفند به وجود آمده است. (اسلوب معادله)

گفتار و سخن درویش در نظر پادشاه استوار و سنجیده آمد، گفت: از من خواهش و درخواستی بکن. گفت می خواهم که بار دیگر مایه زحمت من نشوی.

گفت: اندرزی به من بده. گفت اکنون که قدرت و نعمت در اختیار داری مردم را دریاب (یا لحظه ها را دریاب) زیرا دولت و قدرت و پادشاهی یک جا نمی ماند و از دستی به دست دیگر می رسد.

مجرد را به معنی عاری از آلودگی و علایق دنیوی آورده اند.

از آن جا: به علت آن که / سطوت: خشم و صولت و شکوه

خرقه پوشان: کنایه از اهل تصوف خرقه تنها متاع دنیوی است که درویش در اختیار دارد.

سلطان روی زمین: در قدیم، هر ملتی بر اثر غرور قومی چنان می پنداشت که پادشاه کشور وی، سلطان روی زمین و قبله عالم است.

قالب شعر: قطعه

عبارت همی خواهم که دگر باره زحمت من ندهی نظیر گفتار دیو ژانوس حکیم است، می گویند: اسکندر به دیدار وی آمد. او در خم منزل کرده بود. اسکندر خواست با او گفتگو کند وی خودداری کرد. اسکندر گفت: از من حاجتی بخواه. گفت: می خواهم میان من و آفتاب حایل نشوی. (در جمله: آن همی خواهم آن: مفعول و جمله بعد از همی خواهم مرجع آن می باشد.

بیت: هست و دست: جناس پیام بیت: ناپایداری قدرت پیام حکایت: ترک علایق و عزلت و آزادگی و شجاعت. آرایه تکرار و واج آرایی.

شعر حفظی: وقت سحر قالب شعر غزل/ از حافظ

نوع ادبی: غنایی، نوع توصیف نمادین

۱- دیشب سحر گاهان از اندوه تعلقات دنیوی مرا آزاد کردند و در آن تاریکی شب، آب زندگی جاودانی عشق و معرفت را به من دادند.

آرایه: مراعات نظیر (تناسب): ظلمت شب با آب حیات زیرا چشمه آب حیوان درون ظلمات است.

۲- با تابش نور ذات حق مرا از بند خودپرستی آزاد کردند و از جام تجلی صفات شراب معرفت به من نوشاندند.

تجلی صفات: جلوه گر شدن صفات حق بر مخلوق .

مصراع اول تلمیح به آیه ۱۴۳ سوره اعراف «ولما جاء موسی لمیقاتا و کلمه ربه قال رب ارنی ...»

چون موسی با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین به وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم . خدا در پاسخ او فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید و لیکن در کوه بنگر اگر کوه به جای خود برقرار تواند بود تو نیز مرا خواهی دید . پس آن گاه که نور تجلی خدا بر کوه تابش کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد ...»

ابتدا شعشعه انوار ذات الهی را دیدم که هم چنان که موسی را در کوه طور از خود بیخود کرده بود مرا هم از خود بیخود ساخت و آن گاه صفات الهی بر قلبم تجلی کرد که هم چون باده ای سکر آور بود.

۳- چه بامداد فرخنده و چه شامگاه خجسته ای بود آن شب قدر ( آن شب مراد) که برات و فرمان آزادی از قید خودخواهی را به من دادند.

( شب قدر از شب های متبرک است و مناسبت آن با برات دادن : رسم سلاطین چنین بوده که در این شب هر کس از رعایا خراج خود را داده باشد نوشته ای به این مضمون که خراج را تماماً داده است به او می داده اند و آن را برات می گفته اند . قول دیگر آن است که خداوند در این شب امر به نوشتن براتی برای خلاصی مومنان از آتش دوزخ می دهد . )

۴- بعد از این روی من به سوی آینه ای خواهد بود که جمال معشوق در آن نمودار است ، زیرا در آن جا از جلوه ذات الهی به من خبر دادند.

یعنی برای پی بردن به ذات معشوق باید به جمال او توجه داشت زیرا جمال هر کس آینه ای است که ذات او در آن تجلی می کند .

در نظر عارف چون سراسر جهان مصنوع دست خالق است ، از چگونگی صانع خود حکایت دارد ، مثل هر مصنوعی نمودار میزان قدرت و روش کار صانع خویش است و عارف باید با تامل در این آینه به اوصاف معشوق پی برد . پس جهان آینه وصف جمال معشوق است . می گوید بعد از این روی خود را منحصرأ به سوی این آینه می کنم و به تامل در آن می پردازم .

آینه وصف جمال می تواند دل عارف نیز باشد .

آرایه : آینه استعاره از دل عارف یا سراسر هستی است که چون آینه ای جمال حق را وصف می کند ( «و» در مصراع اول به معنی « به ، با» و حرف اضافه است .

۵- اگر به مراد دل رسیدم و شاد شدم شگفت نیست ، زیرا سزاوار این شادی و کامروایی بودم و این ها را محبوب به عنوان صدقه (زکات) به من ارزانی داشت .

زکات : خلاصه چیزی ، در فقه آن چه به حکم شرع به درویش و مستحق دهند.

یعنی من استعداد و شایستگی طی مراحل عالی را داشتم و به این توفیق رسیدم ، پس عجیب نیست .

منظور از این ها در این بیت : ۱- نجات از غصه ۲- آب حیات ۳- بیخود شدن از شعشه پرتو ذات

۴- دادن باده تجلی صفات ۵- شادی و کامروایی .

۶- فرشته خوش خبر آن روز به من مژده رسیدن به این دولت و اقبال را داد که در برابر جور و جفای او به من صبر و پایداری عطا کردند .

مقصود این که بر اثر صبر و تحمل در برابر مشکلات راه عشق بود که سرانجام به مقصود رسیدم .

۷- این همه شیرینی که از کلام من تراوش می کند مزد شکیبایی و رزیدن بر محنت های عشق و طلب است که به سبب تحمل آن ها به من شاخ نبات مقصود را بخشیدند .

آرایه : شهد و شکر کنایه از سخنان شیرین . صبر : ایهام تناسب دارد ، معنی مورد نظر ۱- تحمل و شکیبایی ۲- معنی دوم حنظل یا هندوانه ابوجهل است که میوه بسیار تلخی است و با کلمات شهد و شکر تناسبی از نوع تضاد برقرار می کند (ایهام تضاد)

۵- اراده استوار حافظ و دعاهای شب زنده داران سحر خیز بود که مرا از گرفتاری غم و اندوه روزگار نجات داد.

یعنی این توفیقی که در سیر مراحل عرفانی به دست آوردم بر اثر همت و پشتکار خودم و نیز دعای اهل دل بوده است .

بند غم : اضافه تشبیهی

آورده اند که : حکایتی از کتاب روضه خلد از معجد خوفا (قرن هشتم) این کتاب ، یکی از کتاب هایی است که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده است .

یکی در جنگ احد حضور داشت ، گفت بسیاری از یاران پیامبر در این جنگ شهید شدند ، آب برداشتم و اطراف تشنگان می گشتم (در متن حکایت ، شناسه این فعل به قرینه لفظی حذف شده است .) تا ببینم چه کسی هنوز جان دارد (رمقی از حیات در او باقی است .) سه تن از یاران را زخمی یافتم ، از تشنگی می نالیدند . وقتی آب به نزدیکی یکی از آنان بردم ، گفت : به آن مجروح دیگر بده زیرا از من تشنه تر است . به نزد دومی بردم او نیز به سومین مجروح اشاره کرد و سومی نیز به اولی اشاره نمود . به نزد اولی برگشتم از تشنگی مرده بود ، به نزد دومی و سومی رفتم ، آنان نیز فوت کرده بودند . (جان دادن کنایه از مردن)

زندگی جوان مردان به این شیوه بوده است که جان خود را از روی جوان مردی می بخشیدند و به اتفاق و همراهی با هم ، برای نجات و زندگی یکدیگر ، مرگ خود را بر می گزیدند .

قالب شعر : قطعه پیام : ایثار و از خود گذشتگی

شعر حفظی روز وداع یاران / قالب : غزل شعر از سعدی



نوع ادبی: غنایی (عاشقانه) توصیف: تخیلی.

۱- اجازه بده تا مانند ابر بهاری گریه کنم زیرا در روز خداحافظی یاران از شدت ناراحتی حتی سنگ نیز می نالد و می گرید.

آرایه: واج آرایی، تشبیه، تشخیص (استعاره مکنیه) و اغراق

۲- هرکسی روزی شراب جدایی چشیده باشد و طعم جدایی را حس کرده باشد می داند که جدایی امیدواران (کسانی که به هم امید بسته اند) سخت و طاقت فرسا خواهد بود.

آرایه: تشبیه بلیغ (شراب فرقت) واج آرایی ش

۳- به شتریان احوال چشم گریان مرا بگویند تا در روزی چنین بارانی (روزی که من چنین می گریم که گویی از آسمان سیل می بارد!) کجاوه بر شتر نیندند. = آماده و مهیای سفر نشود.

آرایه: مراعات نظیر، تشبیه پنهان و مضمیر (اشک به باران) اغراق و واج آرایی «ا»

۴- در چشم های ما اشک حسرت گذاشتند (ما را گریان و حسرت زده کردند) مانند چشم گنهکاران که در قیامت گریان است.

نکته جالب در واج آرایی مصراع اول بیت ۱ و ۳ و ۴ این است که هر جا بحث گریستن است شاعر با واج «ا» آرایه واج آرایی می سازد تا تداعی گر «های های» گریه باشد.

۵- ای صبح شب زنده داران، جانم از انتظار به لب آمد (طاقتم به سر رسید) از بس که مانند شب روزه داران تاخیر کردی و نیامدی، آرایه: تشخیص، تشبیه

هم مضمون با این بیت ها (از سعدی)

به چه دیر ماندی ای صبح که جان من بر آمد / بزه کردی و نکردند مؤذنان صوابی

شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد / تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

۶- چندین رنج و حکایتی که تاکنون از ماجرای عشق تو بر شمرده ام حتی به اندازه یکی از هزاران اندوه دلم نیز نبوده است. آرایه اغراق:

۷- ای سعدی. این عشق و محبت در طی روزگاران طولانی به دل من نشسته است. پس نمی توان آن را به راحتی از دل بیرون کرد مگر روزگاران درازی از آن بگذرد.

آرایه ها: تکرار، کنایه = مهر بردل نشستن: علاقه مند و عاشق شدن. واج آرایی: ن

۸- چه قدر برای تو (از رنج خود = رنج فراق) حکایت کنم، شرح آن به همین اندازه کافی است، بقیه آن را جز به غمگساران (کسانی که رنج و غم انسان را می زدایند) نمی توان به کس دیگری گفت.

آورده اند که: حکایتی از اخلاق الاشراف نوشته عبید زاکانی طنز پرداز قرن هشتم

مرد بزرگی از ثروتمندان - که در ثروت، قارون روزگار خود بود - فرا رسید، از ادامه زندگی ناامید شد. فرزندان خود را که بچه های خاندان بخشش و سخاوت بودند! حاضر کرد و گفت: ای فرزندان، روزگاری دراز برای جمع آوری ثروت زحمت سفر و حضر تحمل کردم (حضر متضاد سفر) و گلوی خود را با پنجه گرسنگی فشار دادم. (گرسنگی کشیدم) تا توانستم این چند سکه طلا را ببندوزم. برحذر باشید (از بی مبالاتی) یا مراقب باشید (زنهار: صوت تحذیر و تنبیه) و از نگرهبانی و مراقبت آن غفلت نکنید و به هیچ وجه آن را خرج نکنید و مطمئن باشید که خداوند، طلا (مجازاً مال و ثروت) را عزیز و گرامی خلق کرده است پس هرکس آن را خوار و بی مقدار بشمارد، خوار و ذلیل می شود، اگر کسی به شما بگوید که پدرتان را در خواب دیدم که خوراک گوشت می خواهد (که برایش فاتحه دهید) برحذر باشید و فریب مکران را نخورید زیرا من چنین نگفته ام و مرده غذا نمی خورد. (حتی) اگر من خود نیز در خواب به شما ظاهر شدم (به خواب شما آمدم) و همین را از شما به التماس بخواهم به آن توجه نکنید، زیرا آن خواب، کابوس و رویای پریشان نامیده می شود، احتمالاً شیطان این خواب را در نظر شما آورده است. من چیزی را که در طول زندگی خود نخورده ام در مرگ خود آرزوی آن رانمی کنم. این سخن را گفت و جان به نگهبان جهنم تسلیم کرد. (کنایه: مردو به جهنم رفت)

نکات: (اکابر جمع مکسر اکبر، بزرگی که قارون...: تشبیه و تلمیح: جگر گوشگان کنایه از فرزندان

طفلان خاندان کرم: طنز سفر و حضر: تضاد، سر پنجه گرسنگی: استعاره مکنیه. (عزیز و خوار) و (زندگی و مردگی) تضاد: پیام: تحقیر و مذمت خست و مال دوستی.

پایان نیمسال اول

نیمسال دوم

درس دوازدهم: امید دیدار

- ۱) روز جدایی از یار روز خوشی خواهد بود اگر با بی وفایی معشوق همراه نباشد.
- ۲) اگر چه جدایی و دوری از یار تلخ و دشوار است/ اما امید دیدن یار آن را شیرین و دلپذیر است.
- ۳) تحمل غم و اندوه تنهایی خوب است/ اگر امید دیدار دوباره یار وجود داشته باشد.
- ۴) اگر صد سال (زمان بسیار طولانی) غم و اندوه بخورم، چیز زیادی نیست/ وقتی که یک روز چهره دوست را ببینم.
- ۵) اگر فقط یک روز را با معشوق به خوشی سپری کنی/ غم و اندوه صد ساله و طولانی خود را فراموش خواهی کرد.
- ۶) ای دل، تو از باغبان کمتر نیستی/ و عشق تو به معشوق نیز کمتر از عشق باغبان به گلستان نیست.
- ۷) حتما می بینی وقتی که باغبان گلی می کارد/ چقدر غم و غصه می خورد تا گل را پرورش دهد؟
- ۸) باغبان روز و شب بی خواب و خوراک است و آرام و قرار ندارد/ گاهی گل را پیرایش و زینت می کند و گاهی به آن آب می دهد.
- ۹) باغبان گاهی به خاطر آن گل بی خواب می شود/ و گاهی نیز از خار آن گل دستش زخمی می شود.
- ۱۰) باغبان به این امید، آن همه غم و رنج می بیند/ که سرانجام روزی این گل به بار بنشیند و گل های آن شکفته شود.
- ۱۱) آیا نمی بینی کسی که بلبل دارد/ از آواز آن پر از نشاط می شود،
- ۱۲) شب و روز (پیوسته) به آن بلبل آب و دانه می دهد/ و از چوب های خوشبو و مرغوب برایش آشیانه می سازد؟
- ۱۳) همیشه با وجود آن بلبل شاد و خوش است/ به امید آن که آواز خوشی برای او بخواند.
- ۱۴) همیشه تا زمانی که ماه و خورشید طلوع می کند ( تا جهان به هستی خود ادامه می دهد)/ من به وصال یار خویش امیدوار هستم.
- ۱۵) می دانی در وجود من (ویس)، درخت عشق و مهربانی به چه شبیه است؟/ به سرو بوستانی می مانند که با طراوت است.
- ۱۶) نه شاخه آن به هنگام سرما خشک می گردد/ و نه برگ آن به هنگام گرما زرد می شود. (عشقم همیشه تازه است)
- ۱۷) عشق در دل من همیشه سرسبز و نیکو و باطراوت است/ به گونه ای که انگار هر روز بهار است.
- ۱۸) در دل تو (رامین)، درخت عشق و مهربانی به چه شباهت دارد؟/ به گلزار پاییزی که پژمرده شباهت دارد؟

۱۹) که برهنه و بی برگ و بار مانده/ و گل و برگ هایش از بین رفته و فقط خار آن باقی مانده است.

۲۰) من (ویس) همانند شاخه ای تشنه در فصل بهار هستم/ و تو (رامین) نیز همانند هوای ابری و بارانی هستی که من برای زنده ماندن به تو نیازمندم.

۲۱) ای معشوق، هیچ گاه از تو قطع امید نمی کنم/ تا جان شیرین از من جدا نشود (زندگی من به امید وصال تو وابسته است و اگر قطع امید کنم، می میرم).

۲۲) از زمانی که عاشقت شدم و عشق تو مرا با آرام و نا شکیب کرده است/ جان من به امید وصال تو زنده مانده است.

۲۳) آتش ناامیدی و جدایی مرا یک باره نابود نمی کند/ زیرا امید وصال تو مایه آرامش و تسکین تب و تاب جانم است و مانند آبی آتشم را نابود می کند.

۲۴) وای بر من اگر امیدی برای من باقی نماند و از وصل تو ناامید شوم/ زیرا حتی یک لحظه نیز بدون امید زنده نخواهم ماند.

### آفتاب وفا

۱) ای صبح دم، بین که تو را به کجا می فرستم/ تو را به عنوان پیک، نزد معشوق با وفایم می فرستم.

۲) این نامه سربسته و مهر و موم شده را که حاوی اسرار عشق است، به آن یار مهربان برسان/ و به کسی خبرنده که تو را کجا می فرستم.

۳) ای صبح، تو پرتو صفا و نور پاکی از سرای معشوق هستی/ و من تو را به سوی همان بارگاه (سرای معشوق) می فرستم.

۴) ای صبح دم، باد صبا دروغگو است و تو صادق و راستگو هستی/ و من بر خلاف میل باد صبا تو را به عنوان پیک به سرای معشوق می فرستم.

۵) از ابر سحرگاهی زرهی برای قبای زرین خود فراهم کن/ زیرا تو را همانند پیک بسته قبا (آماده و مهیا) می فرستم.

۶) هوا و هوس خود را به رشته جان گره زده است/ ای صبح دم، تو را به نزد گره گشای عشق (خدا) می فرستم که مرا از بند هوا و هوس برهاند.

۷) می دانی چرا با شتاب نزد معشوق می فرستم چون جان انسان (عمر) یک لحظه هم درنگ نمی کند، بلکه می گذرد/ و به همین سبب تو را با این شتاب به سوی معشوق می فرستم.

۸) به یکایک این دردهایی که در دل خاقانی هست، نگاه کن زیرا تو را برای تهیه داروی این دردها به نزد معشوق می فرستم.

### پروانه بی پروا

مضمون درس : عاشق حقیقی چون پروانه از آتش پروا ندارد .

۱. شبی پروانه ها در مکانی جمع شدند و در آن مجلس خواهان شمع (معشوق) شدند.
۲. همه پروانه ها می گفتند باید یکی از ما برود و خبری از معشوق ( شمع ) بیاورد .
۳. یکی از پروانگان ( عاشقان ) رفت تا به قصری رسید که در فضای آن قصر، نور شمع می تابید (نشانی از معشوق دیده می شود )
۴. وقتی که بازگشت شروع کرد به شرح دیده ها و متناسب با درک خود شمع را توصیف کرد
۵. سخن شناس دانایی که در آن جمع بزرگی و مقام و منزلتی داشت گفت این پروانه اشع را، نشناخته است .
۶. یکی دیگر از پروانگان در طلب شمع رفت و خود را از دور بر شمع زد
۷. این پروانه در حالی که پرواز می کرد خود را به شمع زد و معشوق بر او غلبه کرد و آن پروانه توان مقاومت نداشت و برگشت .  
نور شمع بر او چیره شد و او تحمل نکرد.)
۸. او برگشت و مقداری از اسرار معشوق را بیان کرد و از رسیدن به شمع چیز هایی را شرح داد
۹. سخن شناس دانا گفت « این سخنان، نشانه شناخت نیست؛ تو نیز مانند پروانه دیگر از معشوق شناختی نداری » ( این که تو آوردی نشانی از واقعیت شمع نیست.)
۱۰. پروانه ای دیگر با سر مستی کامل برخاست و باشادی و نشاط بر آتش نشست
۱۱. این پروانه آتش را در آغوش گرفت ، خود را فراموش کرد و با شادمانی در آتش فنا شد.
۱۲. وقتی آتش شمع تمام وجود او را فرا گرفت / تمام وجود پروانه سوخت و به رنگ آتش شد.
۱۳. آن سخندان دانا وقتی از دور دید که چگونه آتش شمع همه وجود پروانه به نور بدل کرد و به رنگ خود در آورده .... ( با بیت بعد موقوف المعانی است )
۱۴. گفت : تنها این پروانه کار آزموده است، هیچ کس دیگر نمی داند تنها او خبر دارد و بس .
۱۵. آن کسی که از خود بی خود شد و اثری از وجود او نماند تنها او از میان دیگر مدعیان به شناختی از معشوق دست یافته است .  
در این بیت شرط خبر دار شدن از حقیقت از خود گذشتن و فانی شدن در معشوق بیان شده است. قرابت معنایی دارد با این ابیات:

۱. عاشقان کشتگان معشوقند / بر نیاید ز کشتگان آواز

۲. ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خیرانند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد

۱۶. زمانی از معشوق با خبر می شوی که خودت را فراموش کنی.

### سخن تازه

مضمون درس: دعوت به طراوت و تازگی و شکفتگی روح. ارزش زندگی را در پیوستن به محبوب می داند، محبوبی که بی او هیچ کس آشنا و محرم حقیقت و شایسته رسیدن به کمال نمی شود.

۱. با بیت (فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر نو را حلاوتی است دگر) قرابت معنایی دارد.

آگاه باش تا سخن تازه بگویی تا تمام خلقت از آن تر و تازه شود. (سخنی که عشق و معنویت ایجاد کند) سخنی که از حد و مرز جهان مادی فراتر باشد و حد و مرز نداشته باشد.

۲. خاک سیاه بر سر کسی بودن: کنایه از بدبخت شدن / رنگ منظور زرق و برق و فریب دنیاست / آوازه منظور شهرت طلبی است.

\*کسی که از دم (مسیحایی) تو زنده و با طراوت نشود بدبخت است. چنین کسی یادچار رنگ (زرق و برق و فریب) یادچار آوازه (شهرت طلبی) می شود.

۳. حقه زر: کیسه طلا و گنج، استعاره از معرفت الهی یا گنج الهی / حلقه در شدن کنایه از متوسل شدن، پناه بردن / خاصه: مخصوصا /

زود برد حقه زر یعنی: در رسیدن به تو از دیگران پیشی گرفته و سعادت دیدار تو که مانند حقه زر ارزش دارد نصیب او شده است. / محرم دروازه شود: یعنی به اسرار تو آگاه میشود.

هرکس به تو متوسل شود و به درگاه تو نزدیک شود به زودی به گنج دست خواهد یافت (به همه چیز دسترسی می یابد) بخصوص که تو او را پذیری و محرم خود کنی.

۴. غمزه: به چشم و ابرو اشاره کردن. در اصطلاح تصوف غمزه یعنی فیض و جذبه های باطنی که به سالک یا رهروان حقیقت واقع می شود. گوهر گوینده: نفس ناطقه انسان / غمزه غمازه: نشان دهنده اسرار الهی /

\*آب و خاک (عناصر سازنده وجود انسان) از کجا می دانستند که روزی تبدیل به گوهر گوینده (نفس ناطقه انسان) و نشان دهنده اسرار الهی می شوند.

۵. غازه: سرخاب، رنگی که بر روی مالند / مدد لعل لب: منظور عنایت معشوق که باید شامل حال عاشق شود.

سرخ شدن روی: کنایه از شادابی، موفقیت

\*اگر اشاره و فرمان تو نباشد کسی شاداب و خوشبخت نخواهد شد و اگر بدون خواست تو به اندک شادی ای برسد واقعی نخواهد بود. (بلکه سرخ رویی او بر اثر سرخایی است که مالیده است.)

۶. ناقه: شتر ماده شیر ده / جمازه: شتر تیز رو / تلمیح به داستان معجزه حضرت صالح یعنی بیرون آمدن بچه شتری از کوه برای قوم ثمود

\*وقتی فرمان تو به کوه رسید و ناقه صالح از آن بیرون آمد من یقین پیدا کردم که اگر تو بخواهی می توانی کوه را مانند شتر تیزروی به حرکت درآوری. (همه چیز تحت فرمان توست.)

۷. خمش: ایهام دارد: ۱. خاموش باش ۲. تخلص مولانا /

جگر سوزه منظور عشق است / جگر سازه: منظور سعادت و نجات است

\*تو ساکت و راز دار باش هر چند سکوت رنج آور است، آن چه را که در درون پنهان کرده ای و تو را آزار می دهد دوباره تو را زنده و به سامان خواهد کرد.

### درس چهاردهم: کبوتر طوقدار

(۱) حکایت کرده اند که در ناحیه کشمیر شکارگاهی زیبا و چمنزاری باصفا وجود داشت که از تابش و انعکاس آن، پر سیاه کلاغ همانند دم طاووس زیبا به نظر می رسید و در مقابل زیبایی آن، دم طاووس به پر سیاه و زشت کلاغ شباهت داشت.

بیت: گل لاله در آن جا همانند چراغی می درخشید/ ولی به خاطر دود این چراغ، درون آن سیاه شده بود.

بیت: گل سرخ شقایق بر ساقه (سبز) خود به گونه ای ایستاده/ که انگار جام شراب سرخ بر شاخه زمرّد (سبز) قرار گرفته است.

(۲) و در آن شکارگاه، شکار فراوانی وجود داشت و صیّادان پی در پی آن جا رفت و آمد می کردند. کلاغی در پیرامون آن شکارگاه، بر درخت بزرگ و انبوهی لانه داشت. نشسته بود و به چپ و راست نگاه می کرد. ناگهان صیّادی تندخو در حالی که لباسی زبر بر تن و دامی بر گردن و عصایی در دست داشت، به آن درخت روی نهاد. کلاغ ترسید و با خود گفت: این مرد کاری دارد که می آید و نمی توان فهمید که قصد شکار مرا دارد یا کس دیگری را. من به هر حال در جای خود می مانم و نگاه می کنم که چه کار می کند.

(۳) صیّاد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه انداخت و در کمین نشست. مدّتی منتظر ماند؛ گروهی کبوتران رسیدند و رئیس آن ها کبوتری به نام مطوّقه بود و در اطاعت و فرمانبرداری از او روزگار را سپری می کردند. کبوتران همین که دانه را دیدند، غافلانه پایین آمدند و همه در دام افتادند و صیّاد شاد شد و جلوه کنان و با ناز شروع به دودیدن کرد تا آن ها را گرفتار کند و کبوتران بی قراری می کردند و هر کدام برای رهایی خود تلاش می نمودند. مطوّقه گفت: «جای جدال و ستیزه نیست؛ باید به گونه ای باشد که همگان رهایی یاران را از رهایی خود مهم تر بدانند و اکنون سزاوار آن است که همه به شیوه یاری و همدستی نیرویی به کار ببرید تا دام را از جا برداریم زیرا رهایی ما در این کار است.» کبوتران فرمان مطوّقه را به جا آوردند و دام را کردند و راه خود را در پیش گرفتند و صیّاد به دنبال آن ها رفت، به آن امید که سرانجام خسته و درمانده شوند و بیفتند و کلاغ با خود فکر

کرد که به دنبال آن ها بروم و معلوم کنم که سرانجام کارشان چه می شود زیرا من نیز ممکن است به چنین حادثه ای گرفتار شوم و می توان از تجربه ها، سلاح هایی برای دفع حوادث روزگار ساخت.

(۴) و مطوّقه وقتی دید که صیّاد به دنبال آن ها است، به یاران خود گفت: «این لجوج و گستاخ در صید کردن ما جدّی است و تا از چشم او ناپدید نشویم ما را رها نمی کند. راه چاره آن است که به طرف مکان های آباد و پر درخت برویم تا دیگر نتواند ما را ببیند، ناامید و بی بهره بازگردد که در این نزدیکی موشی از دوستان من است؛ به او می گویم تا این بندها را ببرد.» کبوتران فرمان مطوّقه را راهنمای خود ساختند و راه را کج کردند (تغییر مسیر دادند) و صیّاد بازگشت.

(۵) مطوّقه به محلّ سکونت موش رسید. به کبوتران دستور داد که: «فرود بیایید.» کبوتران از فرمان او اطاعت کردند و همه نشستند و نام آن موش زیرا بود که دارای زیرکی و هوشمندی کامل و عقل فراوان و تجربه بسیار بوده و خوبی و بدی احوال روزگار را مشاهده کرده بود و در آن مکان ها برای فرار در هنگام خطر و حادثه، سوراخ های بسیاری ساخته و برای هر سوراخ راهی در سوراخ دیگر باز کرده بود و متناسب با دانش و مصلحت از آن مواظبت می کرد. مطوّقه فریاد زد که «بیرون بیا.» زیرا پرسید که: «کیست؟» مطوّقه نام خود را گفت؛ زیرا او را شناخت و با شتاب بیرون آمد.

(۶) وقتی موش مطوّقه را گرفتار بلا دید، اشک از چشم جاری کرد و گریست و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق سازگار، چه کسی تو را در این رنج گرفتار کرد؟» مطوّقه جواب داد که: «سرنوشت و تقدیر آسمانی مرا در این گرفتاری انداخته است.» موش این سخن را شنید و زود شروع به بریدن بندهایی کرد که مطوّقه به آن بسته بود. مطوّقه گفت: «ابتدا بند دوستانم را باز کن.» موش به این سخن توجهی نکرد. مطوّقه بار دیگر به موش گفت: «ای دوست، اگر ابتدا بند دوستان را باز کنی سزاوارتر است.»

موش گفت: «این سخن را زیاد تکرار می کنی؛ آیا تو به جان خود نیازی نداری و برای آن حقّی قایل نیستی؟» مطوّقه گفت: «مرا به سبب این کار نباید سرزنش کرد زیرا من ریاست این کبوتران را به عهده گرفته ام و به همین سبب آن ها حقّی بر گردن من دارند و چون آن ها با اطاعت و خیرخواهی، حقوق مرا به جا آوردند و با یاری و پشتیبانی آن ها از دست صیّاد رهایی یافتم، من نیز باید از عهده ی وظایف ریاست برآیم و وظایف و اعمال سروری را به جا آورم و می ترسم که اگر از باز کردن گره های من آغاز کنی، خسته شوی و بعضی از کبوتران در بند باقی بمانند اما وقتی من در بند بسته باشم - اگر چه بسیار خسته شده باشی - سستی در حقّ مرا جایز نمی دانی و دلت به آن (سستی در حقّ من) راضی نمی شود و هم چنین چون به هنگام بلا و گرفتاری با یکدیگر مشارکت داشته ایم، به هنگام آسایش نیز همراهی و سازگاری سزاوارتر است، وگرنه سرزنش کنندگان و عیب جویان فرصت سرزنش و بدگویی می یابند.

(۷) موش گفت: «عادت جوانمردان همین است و به سبب این خلق و خوی پسندیده و روش ستوده ات نظر و عقیده دوستان درباره دوستی و محبّت تو پاک تر می گردد و اعتماد یاران نسبت به بزرگواری و پیمان داری تو بیشتر می شود.» و آن گاه با جدّیت و رغبت بندهای آن ها را به طور کامل برید و مطوّقه و یارانش، آزاد و در امان بازگشتند.

### از ماست که بر ماست

(۱) روزی عقابی از روی سنگ به هوا بلند شد/ و در جست و جوی طعمه پر و بال خود را حرکت داد و پرواز کرد.

(۲) به راستی و کشیدگی بال های خود نگاه کرد و گفت: / «امروز همه پهنه جهان زیر پر من است و بر تمام جهان تسلط دارم.



- ۳) وقتی بر اوج آسمان پرواز می کنم، با نگاه تیز خود/ حتی ذره ای را نیز در ته دریا می بینم.
- ۴) حتی اگر پشه ای بر روی خار و خاشاک حرکت کند/ حرکت آن پشه را آشکارا می بینم.
- ۵) بسیار از خود سخن گفت و تکبر ورزید و از سرنوشت نترسید/ نگاه کن که از این روزگار ستمگر چه بلایی بر سر او آمد.
- ۶) ناگهان از قضا و سرنوشت بد، تیراندازی ماهر و بی رحم از کمین گاه، تیری را مستقیم به سوی عقاب پرتاب کرد.
- ۷) آن تیر دردناک و کاری به بال عقاب خورد/ و او را از آسمان به زمین فرود آورد و پایین انداخت.
- ۸) عقاب بر خاک افتاد و همانند ماهی شروع به غلتیدن کرد/ و آن گاه پر خود را از چپ و راست گشود.
- ۹) گفت: «جای شگفتی است که از چوب و آهن (تیر) چگونه این تیزی و سرعت و شتاب به وجود آمده است!؟»
- ۱۰) به تیر نگاه کرد و پر خود را بر آن دید/ گفت: «نباید از کسی بنالم زیرا هر چه بر سرم آمده، از جانب خودم است!»

### درس پانزدهم: زاغ و کبک

- ۱) کلاغی برای اینکه به آرامش برسد/ از باغ به صحرائی نقل مکان کرد.
- ۲) عرصه و میدانی را در دامنه کوه دید/ دامنه پر از گل و سبزه کوه، نشان از گنج نهفته ای در دل کوه داشت. و یا آن کلاغ منظره زیبایی در دامنه کوه دید. دامنه کوه پر از گل بود و کوه پر از سبزه بود، این زیبایی ها مانند گنج پنهانی در دل کوه به نظر می رسید.
- ۳) کبک کمیاب و بسیار زیبایی/ در آن گلزار (سبز رنگ) رنگ زندگی می کرد و محبوب آن باغ بود.
- ۴) آن کبک بسیار تندرو و دهنده و چالاک بود و زیبا می پرید و با ناز و ادا، راه می رفت.
- ۵) هم حرکات کبک با هم متناسب و هماهنگ بود/ و هم گام هایش نزدیک به هم بود.
- ۶) کلاغ وقتی آن راه رفتن و حرکت و جنبش نرم و آهسته را دید (موقوف المعنی بابت بعد)
- ۷) با دلی گرفتار درد و شیفته حرکات کبک/ از راه رفتن او تقلید کرد.
- ۸) کلاغ شیوه راه رفتن خود را ترک کرد/ و از کبک تقلید کرد.
- ۹) مانند کبک، گام می نهاد/ و از شیوه راه رفتن او تقلید می کرد.
- ۱۰) خلاصه، کلاغ چند روزی در آن چمنزار، از شیوه راه رفتن کبک تقلید کرد.

(۱۱) سرانجام کلاغ از بی تجربگی و نادانی خود ضرر کرد/ و راه رفتن کبک را نیز نیاموخت.

(۱۲) کلاغ شیوه راه رفتن خود را فراموش کرد/ و از این کار خود (تقلید از کبک) زیان دید.

### درس شانزدهم: هجرت

(۱) سرگذشت انقلاب را با من بخوان زیرا چیزهای دیگر افسانه ای بیش نیست و خیال است/ من این سرگذشت را بارها خواندم، سرگذشتی عاشقانه است.

(۲) غم همیشگی بود و مردم دچار بلا و مصیبت ناگهانی می شدند/ و در مبارزه با این ستم، هر روز ایرانیان به ناحق کشته می شدند.

(۳) ستمگران و عمال ستمشاهی (قابلیان) پیوسته بر ظلم و ستم می افزودند/ و علی رغم سختگیری آنان، ستمدیدگان و (هابیلیان) به شهادت نزدیک می شدند.

(۴) جان مردم از شدت ظلم و استبداد و خفقان دلگیر می شد/ و انسان نیز در رسیدن به آرزویش یعنی آزادی پیر و فرسوده می گشت و به آرزویش نمی رسید.

(۵) همه امیدها در ناامیدی و محرومیت به درد و غم تبدیل می شد/ و عشق و محبت رونق خود را از دست می داد.

(۶) شب های غفلت و خواب زدگی را تبار (پراز التهاب و آماده انقلاب) دیدم/ و در میان جهل زدگان رهبری فرزانه و مبارز یافتیم.

(۷) مردی (امام خمینی) که با آینه هم صحبت بود (پاک و زلال بود)/ و از روزن شب (عصر ستم و بیداد) به گذشته درخشان اسلام می نگریست.

(۸) مردی (امام خمینی) که با همت و اراده قوی خود، بلاها و حوادث را از بین برد/ و همه مردم جهان، شکوه همت و اراده قوی او را ستایش می کردند.

(۹) امام خمینی مردی بود که پنهانی با روح خدایی هم پیمان شده/ او مردی بود که مانند حضرت نوح در طوفان حوادث انقلاب قرار گرفته بود و مردم را راهنمایی کرد.

(۱۰) امام خمینی مردی که با مردانگی تمام، به مبارزه با ظلم و ستم پرداخت/ و در میان استبداد و خفقان، فریاد اعتراض سر داد.

(۱۱) امام خمینی (مرد ابراهیم گونه ای) که به اسلام فراموش شده (تذرو کشته)، جان تازه ای داد و آن را به یاد آورد/ و در زمان خفقان ندای اسلام را سر داد.

(۱۲) ای مردم پریشان حال و پراکنده، تا کی می خواهید این گونه آشفته و متفرق باشید/ جهان به سبب فتنه و آشوب، افسرده شد شما تا کی می خواهید در جهل و غفلت و بی خبری به سر برید.

(۱۳) این چه روش و قاعده ای است که ابر نبارد/ و این چه ننگی است که شمشیر نبرد. یعنی شما می توانید مانند ابر و شمشیر باشید و تغییر ایجاد کنید این بی تفاوتی شما باعث ننگ و بد نامی است.

(۱۴) خاطرات جنگ احد و آن بزرگی ها و پهلوانی ها و شجاعت ها که انجام دادیم هنوز به خوبی در یادمان هست.

(۱۵) حمله ها و نبرد و شجاعت ما در روز جنگ خبیر یاد باد/ و یاد باد خشم خداوندی که در خشم علی (ع) دیده می شد.

### آفتاب پنهانی

(۱) امام زمان (ع) که همچون آفتاب پنهانی است (آفتابی که می تابد و دیده نمی شود)/ از سرزمین عرفانی مگه ظهور خواهد کرد.

(۲) دوباره (پلک دلم می پرد) بی قرار و نگرانم این نشانه آن است که کسی به مهمانی دل من می آید (عشق کسی در دلم جای می گیرد، من عاشق می شوم).

(۳) آنکه به مهمانی دلم می آید کسی است که از بهاران سرسبزتر و باطراوت تر است/ تو خودت می دانی که او انسانی بسیار شگفت آور و غیر قابل توصیف است.

(۴) تو آغازگر پرواز (رهایی) و پایان بخش سفر عشق هستی (پایان بخش خط انبیا و اولیا هستی).

(۵) تو بهانه گریستن دل های دردمند منتظران هستی/ بیا و ظهور کن تا این غم و گریه منتظران به پایان برسد.

(۶) تو متعلق به سرزمینی هستی که همه جایش آباد است (هر کجا که تو باشی، آباد می شود)/ ظهور کن و بیا زیرا این جهان رو به تباهی و ویرانی نهاده است.

(۷) عشق با شنیدن نام تو آرام می شود. هدف اصلی عشق تویی/ بیا و ظهور کن زیرا یاد تو آرامشی بسیاری در دل عاشقان به پا می کند.

### قرآن مصور

(۱) جهان همانند قرآنی است که به تصویر درآمده است و پدیده های هستی که به منزله آیات آن هستند، در آن به جای این که بنشینند، ایستاده اند (همیشه پایدار).

(۲) هر کدام از پدیده های طبیعت مانند درخت، دریا، جنگل، خاک، ابر، خورشید، ماه و گیاه مفاهیم جهان اند (نشانه های خدا)

(۳) با نگاه عاشقانه و ژرف جهان را بین که دنیا مانند قرآن است، پس باید با فرهنگ قرآنی دنیا را بشناسیم.

### درس هفدهم: نیاز روحانی

(۱) به خاطر داشتن دلی غمگین و چشمانی اشکبار/ در خلوت و تنهایی ام حضور امام خمینی را احساس می کنم.

(۲) کسی که شکوه و عظمت او در جهان نمی گنجد و فراتر از جهان است/ مهمان دل کوچک من شده است.

(۳) امام خمینی غم بزرگ و کهن همه انسان ها را احساس می کرد دلی بزرگ به وسعت دل همه انسان ها داشت (غمخوار درد بشریت بود و سعه صدر داشت).

(۴) امام که بود؟ همانند برقی بود که بسیار تند و سریع و اثربخش از سر روزگار زود گذشت و به مردم آگاهی داد/ و یا همانند طوفانی بود که خواب و غفلت مردم جهان را به هم زد و آنان را بیدار کرد.

(۵) غم دوری او برای همیشه و تا وقتی که زنده هستم، اصیل تر و حقیقی تر از یک نیاز روحانی در وجودم خواهد ماند.

(۶) هنوز صدای اندوهگین امام را همچون آیه های قرآنی می شنوم (صدای امام همانند آیه های قرآن، روشن است).

### چند رباعی: بر موج بلند

(۱) زمان به سختی و کندی می گذشت / و همه پدیده های آفرینش و موجودات غمگین بودند.

(۲) تابوت شهید که بر روی دست های بلند مردم قرار داشت، به خاطر خون شهید و گل و شکوفه ریخته شده بر روی آن رنگین بود.

### ساز شکسته

(۱) اگر چه دل من از آینه هم باصفا تر و پاک تر است / ولی از خاطر و اندیشه غنچه ها نیز تنگ تر و گرفته تر است.

(۲) ای عشق، دل بیچاره ما را بشکن / زیرا ناله ای که از دل شکسته و غمگین بیرون می آید، دلنشین تر و مؤثرتر است.

### تقدیمی

(۱) سرسبزترین و زیباترین بهار و آواز خوش بلبل تقدیم تو باد.

(۲) می گویند که رویدن و تولد عشق در یک لحظه است / لحظه تولد عشق هزاران بار تقدیم تو باد.

### اجازه

(۱) صفا و خلوص و طراوت را از عشق بگیر و هیجان انگیزترین احساسات را در دنیای عشق تجربه کن (۲) ای دل من، یادت نرود که در هر لحظه ای که می تپی از عشق اجازه بگیری و زندگی ات با عشق باشد. (در تمام لحظات زندگی عاشق باش)

### درس بیستم: اقلیم عشق

(۱) چشم دل خویش را بگشا و بینش و بصیرت پیدا کن تا از این طریق بتوانی جان و هر آن چه را که نادیدنی است، بینی.

- (۲) اگر به سرزمین عشق روی بیاوری (عاشق شوی) / همه جا در نظرت همانند گلستان، زیبا و پر نشاط جلوه می کند.
- (۳) در سرزمین عشق، گردش زمین و آسمان بر وفق مراد و به کام عاشقان است.
- (۴) در سرزمین عشق هر چه را که می بینی، دلت همان را می خواهد و می پسندی / و هر آن چه را که دلخواه توست و آرزو می کنی، خواهی دید.
- (۵) گدای بی سر و پای عالم عشق را / در مقابل مُلک جهان بی اعتنا (سرگران) می بینی ( گدای عالم عشق به جهان و آن چه در آن است، اعتنا نمی کند).
- (۶) در سرزمین عشق، گروهی عاشقان و عارفان تهیدست را / می بینی که دارای مقام بلند معنوی هستند ( که پای بر سرِ فرقدان نهاده و به اوج عظمت و کمال رسیده اند).
- (۷) اگر دل هر ذره را بشکافی و به دقت بررسی کنی / می بینی که آفتابی در میان آن وجود دارد ( عظمت خداوند را می فهمی)
- (۸) اگر وجود خویش را در آتش عشق بسوزانی / عشق را همانند کیمیایی می بینی که وجود تو را به ارزشمند می کند.
- (۹) (در آن صورت) از تنگنای زندگی دنیوی درمی گذری و فراتر می روی / و وسعت عالم غیب را که بی مکان و غیر مادی است، مشاهده خواهی کرد. (۱۰) در سرزمین عشق هر آن چه را که تاکنون گوش تو نشنیده، می شنوی / و هر آن چه را که چشم تو تاکنون ندیده، می بینی.
- (۱۱) عشق تو را به مرحله ای از شناخت و بصیرت می رساند که از تمام جهان و جهانیان، فقط خدای یگانه را می بینی.
- (۱۲) از دل و جان، فقط عاشق خدای یکتا باش / تا در حالت عین الیقین آشکارا ببینی (موقوف المعنی)،
- (۱۳) که در سراسر جهان هستی فقط خدای یکتا وجود دارد و غیر از او نیست / و پروردگاری جز او نیست.
- (۱۴) ای خردمندان (عارفان)، خداوند آشکار و بدون حجاب از تمام پدیده های آفرینش جلوه می کند و خود را می نمایاند.
- (۱۵) تو می خواهی خداوند را با عقل و دلیل شناسی در حالی که وجود با عظمت خداوند همانند آفتابی نورانی در همه جا آشکار است / حقیقت روشن است و تو در گمراهی مانده ای.
- (۱۶) با دقت به گلستان نگاه کن و ببین / که آب صاف و بی رنگ (زالال) چه زیبایی ها و رنگارنگی هایی در گل و خار به وجود آورده است. (تاثیر آب زلال را در گلستان ببین).
- (۱۷) ببین که خداوند در آن گلزار، از آب بی رنگ صدها هزار گلِ رنگارنگ به وجود آورده است.
- (۱۸) با عشق در راه طلب قدم بگذار و خدا را بجو / و توشه لازم (عبادت و کار نیک) را برای این راه و رسیدن به مقصد بردار.

- ۱۹) کارهایی که انجام دادنش برای عقل دشوار است، با عشق آسان می شود. (تقابل عقل و عشق)
- ۲۰) با عشق به مرحله ای از کمال می رسی که فکر و خیال به آن جا راه ندارد و نمی تواند آن را درک کند.
- ۲۱) با عشق خداوند اجازه ورود و حضور در محفلی را می یابی که حتی جبرئیل امین نیز اجازه ورود به آن مرتبه را ندارد (اشاره به معراج پیامبر که در آخرین مرحله آن، جبرئیل از همراهی ایشان بازماند).
- ۲۲) راه دست یابی به عشق و توشه و مقصد آن مشخص است/ اگر مرد راه عشق هستی و مرد عملی، بیا و عشق را با خود بیاور.
- ۲۳) ای هاتف، عارفان که دیگران گاهی آنان را مست و گاهی هوشیار می خوانند،
- ۲۴) از به کار بردن اصطلاحاتی چون شراب، بزم، ساقی، مطرب و...
- ۲۵) قصدشان رازهای پنهانی است/ که گاه آن را با اشاره و کنایه می گویند.
- ۲۶) اگر به راز آنان پی ببری، خواهی فهمید/ که راز این واژه ها همین است،
- ۲۷) که در سراسر جهان هستی فقط خدای یکتا وجود دارد و غیر از او کسی و چیزی نیست/ پروردگاری جز خدای یگانه نیست.

### درس بیست و یکم: موسی و شبان

- ۱) موسی (ع) چوپانی را در راه دید/ که پیوسته می گفت: «ای خداوند و ای پروردگار،
- ۲) می گفت ای خدا تو کجایی که من چاکر و بنده تو شوم/ و کفش تو را بدوزم و سرت را شانه کنم.
- ۳) به دستت دوست داشتنی ات بوسه زنم و پای تو را مالش دهم/ و چون وقت خواب فرا رسید، جای خوابت را تمیز کنم.
- ۴) ای خدا، همه بزهای من فدای تو باد/ و همه هی هی و های های من (آوازها و ترانه های من) به یاد تو است».
- ۵) آن چوپان به این شیوه سخنان بیهوده می گفت/ موسی (ع) گفت: «ای فلانی، با چه کسی سخن می گویی؟»
- ۶) چوپان گفت: «با آن کسی سخن می گویم که ما را آفرید/ و این زمین و آسمان را خلق کرده است».
- ۷) موسی (ع) گفت: «آگاه باش که گستاخ شده ای/ و نه تنها مؤمن نشده ای بلکه کافر شده ای.
- ۸) این چه سخنان بیهوده و کفرآمیزی است که می گویی؟/ پنبه ای در دهان خود بگذار (خاموش باش).
- ۹) چارق (کفش چرمی) و پایبچ لایق توست/ این چیزها شایسته خداوند (آفتاب حقیقت) نیست.
- ۱۰) اگر دهانت را از گفتن این سخنان بیهوده و کفرآمیز نبندی/ آتش قهر الهی فرو می آید و همه را می سوزاند».

(۱۱) چوپان گفت: «ای موسی، دهانم را دوختی (مرا وادار به خاموش کردی) / و به سبب پشیمانی از سخنانم، جانم را سوزاندی و مرا رنجاندی.»

(۱۲) چوپان نراحت شد و لباس خود را پاره کرد و آهی گرم و سوزان کشید / و سر در بیابان نهاد و رفت.

(۱۳) از خداوند به موسی (ع) وحی آمد / که با سخنانت بنده ما را از ما جدا کردی.

(۱۴) تو برای نزدیک کردن و وصل نمودن بندگان به خدا مبعوث شدی / نه برای جدا کردن آنان از خداوند.

(۱۵) من در وجود هر کسی خوی و عادت قرار داده ام / و به هر کسی شیوه ای آموخته ام تا با آن منظور و مقصود خود را بیان کند.

(۱۶) وقتی موسی (ع) این سرزنش را از خداوند شنید / در بیابان به دنبال چوپان دوید تا او را بیابد.

(۱۷) سرانجام موسی چوپان را یافت و دید / و به وی گفت: مژده بده که از خداوند برای تو فرمانی رسید.

(۱۸) از این پس در راز و نیاز با خدا به دنبال هیچ آداب و رسوم و نظم و ترتیبی نباش / بلکه به هر شیوه ای هر سخنی که دلت می خواهد به خداوند بگو.

### درس بیست و دوم: شبلم عشق

(۱) مجموعه ای از هر دو عالم روحانی و جسمانی (روح و جسم) لازم بود که هم عشق و بندگی و هم علم و شناخت را در حد کمال داشته باشد تا بار امانت خداوندی و شناخت او را مردانه و عاشقانه حمل کند.

(۲) خداوند متعال وقتی انواع موجودات را می آفرید، از دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ، در ساختن هر چیز از واسطه و وسیله ای استفاده کرد. وقتی کار به آفرینش آدم رسید، گفت: «من بشری از گل می آفرینم» من قالب و جسم آدم را خود بدون هیچ واسطه ای می سازم؛ زیرا گنج معرفت و شناخت را در آن قرار خواهم داد.

(۳) پس خداوند به جبرئیل دستور داد که برو، از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل - علیه السلام - رفت؛ خواست که یک مشت خاک از روی زمین بردارد. خاک به او سوگند داد: سوگند به عزت و عظمت و بزرگواری خداوند که مرا نبر زیرا من طاقتم نزدیکی به خداوند را ندارم و نمی توانم آن را تحمل کنم.

(۴) جبرئیل وقتی ذکر سوگند را شنید به درگاه حق بازگشت و گفت: خداوند، تو داناتری و می دانی که چه روی داده است، خاک راضی نمی شود و قبول نمی کند که بیاید. خداوند به میکائیل دستور داد: تو برو. میکائیل رفت؛ و خاک او را نیز همان گونه سوگند داد. خداوند به اسرافیل دستور داد: تو برو. اسرافیل رفت؛ و خاک او را نیز همان گونه سوگند داد؛ اسرافیل بازگشت. خداوند متعال به عزرائیل دستور داد: تو برو؛ اگر خاک با میل و اراده خود نمی آید، او را به زور و اجبار بگیر و بیاور. عزرائیل آمد و با خشم یک مشت خاک از روی همه ی زمین برگرفت.

۵) همه فرشتگان در آن حالت، متحیر و متعجب شدند. لطف الهی و حکمت خداوندی به باطن و قلب فرشتگان می گفت: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید.» شما نمی دانید که ما با این یک مشت خاک، از ازل تا ابد چه کارهایی داریم؟

۶) شما معذورید زیرا با عشق سر و کار نداشته اید. (۷) چند روز اندک صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک از روی قدرت، تصرف و دستکاری کنم، تا شما جلوه های گوناگون و نقش های رنگارنگ در آینه آفرینش انسان ببینید. نخستین نقشی که در این آینه می بینید آن است که همه باید او را سجده کنید.

۸) پس خداوند از ابر کرم و بخشش خود، باران عشق و محبت بر خاک آدم بارانید و خاک را تبدیل به گل کرد و با دست قدرت خویش، در آن گل دلی از گل آفرید. بیت: خاک آدم با عشق سرشته شد/ و با خلقت آدم فتنه و شور فراوانی در جهان به وجود آمد.

بیت: عشق را همچون نیشتری بر رگ روح آدم زدند و آن را شکافتند (آمیختگی عشق با روح انسان)/ در نتیجه، یک قطره خون از آن فروچکید و آن قطره خون را دل نامیدند.

۹) همه موجودات عالم بالا، فرشتگان مقرب و روحانی، در آن حالت با شگفتی می نگریستند که خداوند بزرگ با خداوندی خویش، در آب و گل آدم چهل شبانه روز دستکاری و تصرف می کرد.

۱۰) خداوند به سرشتن گل آدم پرداخته که «انسان را از گل خشک همچون سفال آفرید» و در هر ذره از آن گل، دلی قرار می داد و آن را با نظر عنایت و توجه خویش پرورش می داد و حکمت آن را با فرشتگان می گفت: شما به وجود جسمانی آدم که از گل آفریده شده، نگاه نکنید؛ بلکه به دلی که در این گل قرار دارد، نگاه کنید.

۱۱) هم چنین جسم آدم چهل هزار سال میان مگه و طایف افتاده بود.

۱۲) وقتی که کار دل به این کمال رسید، گوهری در خزانه غیب وجود داشت که خداوند آن را از فرشتگان پنهان داشته و خزانه داری آن را خود به عهده گرفته بود. فرمود که هیچ خزانه ای جز در گاه ما یا دل آدم، شایسته ی آن گوهر نیست؛ آن گوهر چه بود؟ گوهر عشق و محبت بود که آن را در صدف امانت شناخت قرار داده و بر ملک و ملکوت (ظاهر و باطن جهان) عرضه کرده بودند اما هیچ کس شایستگی نگهبانی و خزانه داری آن گوهر را نیافت. دل آدم شایسته نگهبانی آن بود زیرا با توجه و عنایت الهی پرورده شده بود و برای خزانه داری آن جان آدم شایسته بود زیرا چندین هزار سال از پرتو نور خداوندی پرورش یافته بود.

۱۳) هر چند که فرشتگان هوش و فراست خود را برای درک و شناخت آدم به کار می انداختند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا این که شیطان پرحیله یک بار به دور آدم می گردید و با آن یک چشم، اعورانه (مثل آدم یک چشم) به او نگاه می کرد (نویسنده، شیطان را یک چشم می داند چون او انسان را تنها از بعد جسمانی می نگریست).

۱۴) پس وقتی شیطان گرد همه جسم آدم گشت، هر چیزی را که از آن اثری دید، فهمید که چیست اما وقتی به دل رسید، دل را همانند قصری یافت که در پیش آن، سینه همچون میدانی قرار داشت همانند خانه پادشاهان. شیطان هر چند تلاش کرد که راهی بیابد تا درون دل وارد شود، هیچ راهی نیافت. با خود گفت: هر چه دیدم آسان بود؛ کار مشکل این جاست. اگر زمانی به ما از این



قلب و جسم آسیبی برسد، از این جایگاه (دل) خواهد رسید و اگر خداوند متعال با این جسم سر و کاری داشته باشد یا بخواهد چیزی در آن قرار دهد، در این جایگاه (دل) قرار خواهد داد. با اندیشه های فراوان و ناامید از دل بازگشت.

۱۵) چون به شیطان اجازه ورود به دل آدم ندادند و دست رد به روی او نهادند، نزد همه جهانیان مردود شد.

۱۶) فرشتگان به خداوند گفتند: چندین زمان است که در این یک مشت خاک با قدرت و خداوندی خود دست کاری و تصرف می کنی و جهان دیگری از این یک مشت خاک آفریدی و در آن خزانه های بسیار مدفون و پنهان کردی و به ما هیچ آگاهی ندادی و هیچ کس از ما را محرم این ماجرا نساختی؛ به هر حال به ما بگو این چه خواهد بود.

۱۷) خطاب خداوند ارجمند رسید که «من در زمین جانشینی قرار می دهم» من در زمین، برای حضرت خداوندی جانشینی می آفرینم اما هنوز آن را کامل نکرده ام. این چه شما می بینید، در واقع خانه و منزلگاه و محل نشستن او (جسم و قالب او) است. وقتی او را بر تخت جانشینی بنشانم، همه به او سجده کنید.

### خودآزمایی درس دوازدهم: امید دیدار

1 در مصراع «تورا در دل درخت مهربانی» مقصود از «تو» کیست؟ رامین

2 منظور شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟

نسوزد جان من یک باره در تاب // که امیدت زندگه گه بر او آب

امید رسیدن به محبوب، زندگی بخش است.

3 چرا شعر امید دیدار جزء ادبیات غنایی است؟

زیرا در این شعر از مفاهیمی چون: احساسات و عواطف، عشق، وفا و امید سخن به میان آمده است.

4 در شعر «آفتاب وفا» مقصود از «نامه سر به مهر» چیست؟ راز محرمانه و نهانی عاشق.

5 در شعر «آفتاب وفا» چرا صبح دم پیک شاعر است؟ به دلیل صفا و صداقت در پیام رسانی.

6 بیت زیر از حافظ با کدام بیت از شعر آفتاب وفا ارتباط دارد؟ آن ها را با هم مقایسه کنید.

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت // بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

با بیت اول شعر خاقانی. با این توضیحات: الف: در بیت حافظ «صبا» به هدهد تشبیه شده است و در بیت خاقانی این مورد نیست. ب: در بیت حافظ «سبا» استعاره از جایگاه معشوق است. و در بیت خاقانی «آفتاب وفا» استعاره از خود معشوق است. پ: در بیت حافظ ابتدا خبر و سپس تأکید آمده ولی در بیت خاقانی ابتدا تأکید و سپس خبر آمده است. ت: در بیت حافظ آرایه های تشبیه، استعاره، تلمیح و تشخیص وجود دارد. و در بیت خاقانی تشبیه و استعاره وجود دارد. و دیگر اینکه در هر دو بیت مقصد

مقدس است و پیام اهمیت دارد. و از نظر اصالت مضمون این موضوع ابتدا در شعر خاقانی مطرح شده و سپس حافظ آن را به شکلی دیگر بیان کرده است.

### خودآزمایی درس سیزدهم: پروانه بی پروا

1 با توجه به شعر « پروانه بی پروا » از دیدگاه ناقد داستان « شناخت » کدام پروانه کامل نیست، چرا؟

شناخت پروانه اول و دوم؛ زیرا بدون یکی شدن با محبوب برگشتند.

2 در بیت یازدهم شعر، مرجع ضمیر « او » در مصراع « خویشتن گم کرد با او خوش به هم » چه کسی است؟ آتش شمع.

3 به اعتقاد شاعر شرط خبر دار شدن از حقیقت چیست؟ بی خبری نشان شدن از جسم و جان.

4 مضمون دو بیت زیر، از سعدی را با شعر « پروانه بی پروا » مقایسه کنید.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز // کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبران اند // آن را که خبر شد خبری باز نیامد

از تمام داستان مفهوم دو بیت سعدی را در می یابیم و آن این است که: تا خود را فراموش نکنی به حق نمی رسی.

۵- بیت: فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر « با کدام بیت غزل درس ارتباط معنایی دارد؟ بیت اول.

6 در بیت آخر غزل « سخن تازه » در کدام کلمه ایهام دیده می شود؟

7 مقصود از بیت زیر چیست؟ روی کسی سرخ نشد بی مدد لعل لب // بی تو اگر سرخ بود از اثر غازه شود

هیچ موفقیتی بدون لطف و نظر خدا حاصل نمی شود.

### خودآزمایی درس چهاردهم: کبوتر طوقدار

1 پیام اصلی هر یک از دو متن را جداگانه بیان کنید.

کبوتر طوقدار: پیام نویسنده این است که اتحاد، یکدلی و تعاون باعث موفقیت می شود.

از ماست که بر ماست: پیام شاعر این است که عامل همه تباهی ها، تکبر و غرور است و هر چه نصیب ما می شود حاصل و نتیجه اعمال ماست.

2 مرجع ضمیر « وی »، « او » و « ش » را در نخستین بیت درس مشخص کنید. وی ( مرغزارو شکارگاه )، او ( لاله )

3 مقصود از عبارت « مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید » چیست؟

آنچه که لازمه رهبری و بزرگی است باید انجام دهم.

4 چرا مطوقه پیشنهاد می دهد که موش به جای بریدن بندهای او، ابتدا بندهای دوستانش را ببرد؟

چون لازمه رهبری و بزرگی این است که رهبر در مواقع خطر ابتدا به فکر دیگران باشد.

### خودآزمایی درس پانزدهم: نوروز

1 چرا تکرار برای عقل ملال آور و برای احساس لذت بخش است؟

عقل موجودی استدلالی و منطقی است و همیشه در پی یافتن مجهولات و نادانسته هاست به همین دلیل تکرار را

نمی پسندد اما احساس در پی تجدید خاطره ها و مرور گذشته هاست به همین خاطر احساس، تکرار را دوست دارد. این سؤال یاد آور این بیت حافظ است:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب / کز هر زبان که می شنوی نا مکرر است

2. در عبارت « مادر خویش از یاد می برد » منظور از « مادر » چیست؟ طبیعت

3. چرا نویسنده بر پا داشتن مراسم نوروز را ضروری می داند؟ نیاز به باز شناخت طبیعت به علت پیچیدگی تمدن مصنوعی / نوروز نیاز ضروری جامعه است / نوروز تجدید تاریخ و باز گشت به اصل است / نوروز فصل شکفتگی روح و جان است / نوروز با اعتقادات دینی ما پیوند دارد.

4. دو آرایه ادبی در شعر زاغ و کبک بیابید. = عرصه و عرضه گرفتار و رفتار جناس / به شاگردی رفتار رفتن کنایه

5 پیام داستان زاغ و کبک با کدام مقوله های فرهنگی عصر ما ارتباط دارد؟ تقلید کور کورانه، خودباختگی و تهاجم فرهنگی.

### خودآزمایی درس شانزدهم: هجرت

۱- مصراع هر روز عاشورا و هر جا کربلا بود اشاره به کدام روایت مشهور دارد؟

کُلّ یوم عاشورا کُلّ ارض کربلا

۲- شعر « هجرت » مقصود کلی شاعر از بیت سوم چیست؟ حاکمیت خفقان و استبداد و شدت ظلم و ستم.

۳- در بیت نهم همین شعر مقصود از « سرخوشان آسمان » چیست؟ فرشتگان

۴- در بیت دهم شعر هجرت چه آرایه هایی دیده می شود؟

ایهام = روح ۱- جان ۲- روح الامین / جناس: روح با نوح / تلمیح: داستان طوفان حضرت نوح

۵- در شعر به کدام اعتقاد عامیانه اشاره شده است؟ پریدن پلک چشم که آن نشانه ی آمدن مهمان می دانستند .

۶- در همین شعر ، کدام مضمون دو بار تکرار شده است ؟ ابیات مربوط به آن را مشخص کنید . بیت ۴ و ۷ و ( عشق به تو منتهی می شود . )

۷- در بیت چهارم شعر « آفتاب پنهانی » مرجع دو ضمیر « کسی » و « تو » را بیان کنید . امام زمان ( عج )

چه آرایه ای بر زیبایی آخرین بیت « آفتاب پنهانی » افزوده است ؟ پارادوکس یا متناقض نما : یاد تو آرامشی است طوفانی

۸ شعر « قرآن مصور » در چه قالبی است ؟ دو ویژگی این قالب را بیان کنید .

در قالب شعر سپید ، وزن عروضی ندارد ، طول مصراع ها مساوی و یکسان نیست .

### خودآزمایی درس هفدهم : نیاز روحانی

۱ در شعر « نیاز روحانی » شاعر چه ویژگی هایی را برای حضرت امام ( ره ) بر شمرده است ؟

حضور نورانی / غمخوارگی / بیدارگری / صدای محزون .

۲ مقصود از آخرین بیت غزل « نیاز روحانی » را بیان کنید .

امام خمینی در دل مردم زنده است و تازگی و طراوت کلامش همیشگی است .

۳- وقتی شاعر دلیلی غیر واقعی اما شاعرانه برای موضوعی بیان می کند ، به آن « حسن تعلیل » می گویند ؛ مثلا در مصراع « تویی بهانه ی آن ابرها که می گریند » ، شاعر دلیل بارش ابرها را ، دلتنگی آن ها برای ظهور امام زمان دانسته است ، در حالی که بارش باران پدیده ای طبیعی است . نمونه ای دیگر از این آرایه را پیدا کنید .

بشکن دل بی نوای مارا ای عشق این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است

۴ شاعر چرا دل های شکسته را خوش آهنگ تر می داند؟

زیرا خداوند دل های شکسته را دوست دارد . اشاره به حدیث: «همانا خداوند نزد دل‌های شکسته است »

۵- در کدام رباعی آرایه « جناس » دیده می شود ؟ رباعی تقدیمی آرایه جناس بین واژه های : هزار ( بلبل ) هزار / عدد هزار

### خودآزمایی درس هجدهم : بخوان

۱ - نویسنده با استفاده از چه شیوه ای زندگی نامه را خواندنی تر کرده است؟ از شیوه توصیف و داستان نویسی .

۲- به نظر شما، تصویرهایی که نویسنده از شهر مکه ارائه می دهد، نشانه چیست؟ اعتقادو باور قلبی نویسنده به پیامبرودین اسلام و قدرت قلم نویسنده و این که مکه همه عظمت خود را مدیون پیامبر است .

۳- به کتاب هایی که در باره زندگی پیامبر نوشته می شود، « سیره » نیز می گویند دو نمونه از کتب سیره قدیم و جدید را معرفی کنید.

قدیم: سیره ابن هشام / جدید: سیرت رسول الله از دکتر عباس زریاب خویی

4- ارتباط معنایی ابیات زیر را با درس بنویسید.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد // دل رمیده ما انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت // به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشوی // گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش « حافظ »

دو بیت اول: پیامبر اسلام سواد خواندن و نوشتن نداشت به اراده خداوند از همه علوم سرشار شد. بیت سوم: با مفهوم پیامبر اسلام با قلب و درون پاک با خدا ارتباط داشت نه از طریق قراردادهای مرسوم زندگی... صفحه ... بند دوم صدایی از عالم بالا...

### خودآزمایی درس نوزدهم: بوی جوی مولیان

۱- منظور نویسنده از جمله « پس از عزیمت رضا شاه که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد » چیست؟ این که حکومت او زودگذر بود.

2 نویسنده زندگی خود را پس از کارمند شدن در بانک چگونه توصیف کرده است؟ شاهین تیزبال افق ها بودم، زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.

3 جمله « نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی! » به چه ماجرابی اشاره دارد؟

ماجرای سفر امیر سامانی به هرات و اقامت چهار سالد او و بازگشتش تحت تأثیر شعر رودکی.

۴- در متن درس دو نمونه طنز بیابید: رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن بر اندازم. / از ترقی عدلیه چشم پوشیدم.

### خودآزمایی درس بیستم: اقلیم عشق

۱- در بیت ششم درس، چه آرایه هایی دیده می شود؟

پای بر فرق و فرقدان بینی: کنایه از ارزش و مقام بسیار بالا یافتن / بیت اغرق نیز دارد. / فرق و فرقدان: جناس / پا و سر: تضاد، تناسب / فرق فرقدان: اضافه استعاری / فرقدان: مجاز آرز آسمان.

۲- شاعر چه چیزی را شرط دست یابی به کیمیای عشق می داند؟ جان گداختن به آتش عشق .

۳- یکی از مهم ترین اصول عرفان ، اعتقاد به وحدت وجود است . از این دیدگاه ، در سراسر جهان هستی، غیر از خدا کسی و چیزی نیست و همه عالم از او حکایت دارد . در شعر درس ، دو بیت را که نشان دهنده این اندیشه است ، بیان کنید. بیت ۱۱ و بیت

۱۵

۴- مفهوم کلی بیت پانزدهم درس را بیان کنید.

برای درک حقایق الهی نیازی به ابزار مادی نیست چون حقایق مانند آفتاب روشن است ولی درک ما اندک و ناقص است.

۵- تقابل عقل و عشق در کدام بیت دیده می شود؟ بیت نوزدهم.

6- نمونه ای از ابیات موقوف المعانی در شعر درس پیدا کنید. بیت های دوازده و سیزدهم.

### خودآزمایی درس بیست و یکم : موسی و شبان

۱- بیت زیر با کدام بیت درس ارتباط معنایی دارد؟ بیت پانزدهم

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید / بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

۲- در کدام بیت به آیه « قل کل يعمل علی شاکلته » ( اسراء - آیه ۸۴ ) اشاره شده است؟ بیت پانزدهم

۳- در باره بیت « تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی » توضیح دهید.

وظیفه پیامبران تبلیغ احکام الهی و هدایت مردم به سوی خداست نه گریزان کردن آنان از درگاه الهی . .

۴- خداوند سبب امر به عبادت را چه می داند؟ کرم و بخشش کردن بر بندگان.

۵- منظور از بیت بیست و دوم چیست؟ به حضرت موسی هم وحی رسید وهم حقایق عالم را دید، ( به بینش و یقین دست یافت)

۶- کدام بیت از شعر موسی و شبان ضرب المثل شده است؟

بیت آخر : هیچ آدابی و ترتیبی معجو / هر چه می خواهد دل تنگت بگو

### خودآزمایی درس بیست و دوم: شبنم عشق

۱- با توجه « از شبنم عشق » خاک آدم گل شد.. ، دل محصول چه چیزی است؟ دل محصول آمیختگی روح و عشق است.

۲- شیطان، رجیم (= رانده شده از بارگاه الهی)؛ علت مردود بودن شیطان چیست؟ اجازه ورود نیافتن در دل آدم.

۳- کمک دبیر خود غزلی از حافظ را که در آن به داستان خلقت انسان اشاره شده است، پیدا کنید. در دو غزل با مطلع زیر:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند      گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد      عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

### توضیح آورده‌اندها و شعرهای حفظ کردنی

کلیله و دمنه نصر... منشی باب ۸ (باب بوف و زاغ)

پارسیایی برای قربانی کردن گوسفندی خرید. در راه طایفه دزدان او را دیدند. طمع کردند و با یک دیگر قرار گذاشتند که او را فریب دهند و گوسفند را از او بگیرند. پس یک نفر (از آنان) پیش او آمد و گفت: این سگ را کجا می‌بری؟ دیگری گفت: آیا این مرد قصد شکار دارد که (قلاده) سگ در دست گرفته است؟ سومی با او هم صدا شد و گفت: او در لباس صالحان است اما زاهد و پرهیزگار به نظر نمی‌آید، زیرا پارسیان با سگ بازی نمی‌کنند و دست و لباس خود را از تماس با سگ حفظ می‌کنند.

به همین شیوه چیزهایی (سخنانی) می‌گفتند تا شکی به دل زاهد افتاد و خود نیز به شک و تردید افتاد و گفت که ممکن بوده است که فروشنده این (حیوان) جادوگر بوده است و چشم بندی و جادو کرده است. خلاصه گوسفند را گذاشت و رفت و آن جماعت گرفتند و بردند.

آرایه: سگ مجاز از قلاده سگ (سطر چهارم) در جمله = خلاصه، متهم گردانید = کنایه (به شک و تردید افتاد). با توجه به نتیجه ای که در خود کلیله از این داستان گرفته شده است: «این مثل بدان آوردم تا مقرر گردد به حیل و مکر ما را قدم در کاری باید نهاد، و آن گاه خود نصرت هر آینه روی نماید.»

پیام آن: رسیدن به هدف با مکر و حیل، القای اندیشه، فریب کاری.

آورده اند که: از گلستان سعدی باب چهارم (درفواید خاموشی)

یکی از شاعران پیش امیر دزدان رفت و شعری در ثنا و ستایش او خواند. (امیر) دستور داد تا لباس او را بکنند و او را از ده بیرون کنند. شاعر بیچاره برهنه در سرما می‌رفت. سگ‌ها به دنبال او دویدند. خواست سنگی بردارد و سگ‌ها را از خود براند. زمین در اثر سرما یخ بسته بود. عاجز و درمانده شد. گفت: این‌ها چه مردمان حرام زاده‌ای هستند، سنگ را بسته‌اند و سگ‌ها را رها کرده‌اند.

امیر از دور دید و شنید و خندید و گفت: ای فرزانه (ای بسیار دانا)، از من چیزی بخواه. گفت: لباس خود را می‌خواهم اگر آن‌ها را به من ببخشی و لطف کنی.

شعر: آدمی به خیر و نیکویی دیگران امیدوار می‌باشد، من به خیر تو امیدی ندارم، دست کم به من شری نرسان.

آرایه : سنگ ، سگ : جناس افزایشی بسته و گشاده : تضاد ، برکنند و کنند : بنا بر نظریه برخی ادبا جناس دارد بدون احتساب پیشوند ، پیام : هرسخن جایی و هر نکته مکانی دارد . عاقبت ثناگویی بر نا مردمان .

آورده اند که ... حکایتی از گلستان سعدی « حکایت ۲۸ از باب اول در سیرت پادشاهان »

درویشی گوشه نشین (وارسته از تعلقات دنیا) گوشه صحرایی نشسته بود. پادشاهی از کنار او (از کنار گوشه عزلت او) عبور کرد. درویش - از آن جا که لازمه ملک قناعت (= قناعتی که مثل پادشاهی می باشد) است سربلند نکرد و به او توجهی نکرد. پادشاه - نیز از آن جا که لازمه وقار و شکوه سلطنت است - رنجیده خاطر شد و گفت : این گروه صوفیان مثل حیوانات اند و لیاقت و انسانیت ندارند . وزیر به نزد درویش آمد و گفت : ای جوان مرد ، پادشاه زمین از کنار تو گذشت ، چرا تعظیم نکردی و شرط ادب را به جا نیاوردی ؟ درویش گفت : به پادشاه بگو ، توقع و انتظار تعظیم و خدمت از کسی داشته باش که از تو انتظار نعمت و مالی داشته باشد و نکته دیگر ، بدان که پادشاهان برای حفظ و نگهداری رعیت و مردم پادشاه شده اند (پادشاهی خود را از قبل نگهداشت مردم دارند) نه اینکه مردم آمده اند تا از پادشاهان اطاعت کنند .

پادشاه نگهدار و محافظ درویش است هر چند که آسایش و آرامش در سایه شکوه دولت پادشاه حاصل می شود.

(همان طور که) گوسفند برای چوپان و در خدمت او نیست بلکه چوپان و شغل چوپانی برای خدمت و محافظت گوسفند به وجود آمده است . (اسلوب معادله)

گفتار و سخن درویش در نظر پادشاه استوار و سنجیده آمد ، گفت : از من خواهش و درخواستی بکن . گفت می خواهم که بار دیگر مایه زحمت من نشوی .

گفت : اندرزی به من بده . گفت اکنون که قدرت و نعمت در اختیار داری مردم را دریاب (یا لحظه ها را دریاب) زیرا دولت و قدرت و پادشاهی یک جا نمی ماند و از دستی به دست دیگر می رسد .

مجرد را به معنی عاری از آلودگی و علایق دنیوی آورده اند .

از آن جا : به علت آن که / سطوت : خشم و صولت و شکوه

خرقه پوشان : کنایه از اهل تصوف خرقه تنها متاع دنیوی است که درویش در اختیار دارد.

سلطان روی زمین : در قدیم ، هر ملتی بر اثر غرور قومی چنان می پنداشت که پادشاه کشور وی ، سلطان روی زمین و قبله عالم است .

قالب شعر: قطعه

عبارت همی خواهم که دگر باره زحمت من ندهی نظیر گفتار دیو ژانوس حکیم است ، می گویند : اسکندر به دیدار وی آمد . او در خم منزل کرده بود . اسکندر خواست با او گفتگو کند وی خودداری کرد . اسکندر گفت : از من حاجتی بخواه . گفت : می خواهم میان من و آفتاب حایل نشوی . (در جمله : آن همی خواهم آن : مفعول و جمله بعد از همی خواهم مرجع آن می باشد.

بیت : هست و دست : جناس پیام بیت : ناپایداری قدرت پیام حکایت : ترک علایق و عزلت و آزادگی و شجاعت . آرایه تکرار و واج آرایه .



شعر حفظی: وقت سحر قالب شعر غزل/ از حافظ

نوع ادبی: غنایی (عرفانی) نوع توصیف نمادین

۱- دیشب سحر گاهان از اندوه تعلقات دنیوی مرا آزاد کردند و در آن تاریکی شب، آب زندگی جاودانی عشق و معرفت را به من دادند.

آرایه: مراعات نظیر (تناسب): ظلمت شب با آب حیات زیرا چشمه آب حیوان درون ظلمات است.

۲- با تابش نور ذات حق مرا از بند خودپرستی آزاد کردند و از جام تجلی صفات شراب معرفت به من نوشاندند.

تجلی صفات: جلوه گر شدن صفات حق بر مخلوق.

مصراع اول تلمیح به آیه ۱۴۳ سوره اعراف «ولما جاء موسی لمیقاتا و کلمه ربه قال رب ارنی ...»

چون موسی با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین به وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم. خدا در پاسخ او فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید و لیکن در کوه بنگر اگر کوه به جای خود برقرار تواند بود تو نیز مرا خواهی دید. پس آن گاه که نور تجلی خدا بر کوه تابش کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد ...»

ابتدا شعشعه انوار ذات الهی را دیدم که هم چنان که موسی را در کوه طور از خود بیخود کرده بود مرا هم از خود بیخود ساخت و آن گاه صفات الهی بر قلبم تجلی کرد که هم چون باده ای سکر آور بود.

۳- چه بامداد فرخنده و چه شامگاه خجسته ای بود آن شب قدر (آن شب مراد) که برات و فرمان آزادی از قید خودخواهی را به من دادند.

(شب قدر از شب های متبرک است و مناسبت آن با برات دادن: رسم سلاطین چنین بوده که در این شب هرکس از رعایا خراج خود را داده باشد نوشته ای به این مضمون که خراج را تماماً داده است به او می داده اند و آن را برات می گفته اند. قول دیگر آن است که خداوند در این شب امر به نوشتن براتی برای خلاصی مومنان از آتش دوزخ می دهد.)

۴- بعد از این روی من به سوی آینه ای خواهد بود که جمال معشوق در آن نمودار است، زیرا در آن جا از جلوه ذات الهی به من خبر دادند.

یعنی برای پی بردن به ذات معشوق باید به جمال او توجه داشت زیرا جمال هرکس آینه ای است که ذات او در آن تجلی می کند.

در نظر عارف چون سراسر جهان مصنوع دست خالق است، از چگونگی صانع خود حکایت دارد، مثل هر مصنوعی نمودار میزان قدرت و روش کار صانع خویش است و عارف باید با تامل در این آینه به اوصاف معشوق پی برد. پس جهان آینه وصف جمال معشوق است. می گوید بعد از این روی خود را منحصرأ به سوی این آینه می کنم و به تامل در آن می پردازم.

آینه وصف جمال می تواند دل عارف نیز باشد.

آرایه: آئینه استعاره از دل عارف یا سراسر هستی است که چون آئینه ای جمال حق را وصف می کند ( « و » در مصراع اول به معنی « به ، با » و حرف اضافه است .

۵- اگر به مراد دل رسیدم و شاد شدم شگفت نیست ، زیرا سزاوار این شادی و کامروایی بودم و این ها را محبوب به عنوان صدقه (زکات) به من ارزانی داشت .

زکات: خلاصه چیزی ، در فقه آن چه به حکم شرع به درویش و مستحق دهند.

یعنی من استعداد و شایستگی طی مراحل عالی را داشتم و به این توفیق رسیدم ، پس عجیب نیست .

منظور از این ها در این بیت : ۱- نجات از غصه ۲- آب حیات ۳- بیهود شدن از شعشه پرتو ذات

۴- دادن باده تجلی صفات ۵- شادی و کامروایی .

۶- فرشته خوش خبر آن روز به من مژده رسیدن به این دولت و اقبال را داد که در برابر جور و جفای او به من صبر و پایداری عطا کردند .

مقصود این که بر اثر صبر و تحمل در برابر مشکلات راه عشق بود که سرانجام به مقصود رسیدم .

۷- این همه شیرینی که از کلام من تراوش می کند مزد شکیبایی و رزیدن بر محنت های عشق و طلب است که به سبب تحمل آن ها به من شاخ نبات مقصود را بخشیدند .

آرایه: شهد و شکر کنایه از سخنان شیرین. صبر: ایهام تناسب دارد ، معنی مورد نظر ۱- تحمل و شکیبایی ۲- معنی دوم حنظل یا هندوانه ابوجهل است که میوه بسیار تلخی است و با کلمات شهد و شکر تناسبی از نوع تضاد برقرار می کند (ایهام تضاد)

۵- اراده استوار حافظ و دعا های شب زنده داران سحر خیز بود که مرا از گرفتاری غم و اندوه روزگار نجات داد.

یعنی این توفیقی که در سیر مراحل عرفانی به دست آوردم بر اثر همت و پشتکار خودم و نیز دعای اهل دل بوده است .

بند غم: اضافه تشبیهی

آورده اند که: حکایتی از کتاب روضه خلد از مجد خوافی (قرن هشتم) این کتاب ، یکی از کتاب هایی است که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده است .

یکی در جنگ احد حضور داشت ، گفت بسیاری از یاران پیامبر در این جنگ شهید شدند ، آب برداشتم و اطراف تشنگان می گشتم (در متن حکایت ، شناسه این فعل به قرینه لفظی حذف شده است .) تا ببینم چه کسی هنوز جان دارد (رمقی از حیات در او باقی است .) سه تن از یاران را زخمی یافتم ، از تشنگی می نالیدند . وقتی آب به نزدیکی یکی از آنان بردم ، گفت : به آن مجروح دیگر بده زیرا از من تشنه تر است . به نزد دومی بردم او نیز به سومین مجروح اشاره کرد و سومی نیز به اولی اشارت نمود . به نزد اولی برگشتم از تشنگی مرده بود ، به نزد دومی و سومی رفتم ، آنان نیز فوت کرده بودند . (جان دادن کنایه از مردن)

زندگی جوان مردان به این شیوه بوده است که جان خود را از روی جوان مردی می بخشیدند و به اتفاق و همراهی با هم ، برای نجات و زندگی یکدیگر ، مرگ خود را بر می گزیدند .

قلب شعر: قطعه پیام: ایثار و از خود گذشتگی

شعر حفظی: روز وداع یاران / قالب: غزل شعر از سعدی

نوع ادبی: غنایی (عاشقانه) توصیف: تخیلی.

۱- اجازه بده تا مانند ابر بهاری گریه کنم زیرا در روز خداحافظی یاران از شدت ناراحتی حتی سنگ نیز می نالد و می گیرد.

آرایه: واج آرایی، تشبیه، تشخیص (استعاره مکنیه) و اغراق.

۲- هرکسی روزی شراب جدایی چشیده باشد و طعم جدایی را حس کرده باشد می داند که جدایی امیدواران (کسانی که به هم امید بسته اند) سخت و طاقت فرسا خواهد بود.

آرایه: تشبیه بلیغ (شراب فرقت) واج آرایی (ش).

۳- به شتریان احوال چشم گریان مرا بگویند تا در روزی چنین بارانی (روزی که من چنین می گریم که گویی از آسمان سیل می بارد!) کجاوه بر شتر نیندند. = آماده و مهیای سفر نشود.

آرایه: مراعات نظیر، تشبیه پنهان و مضمیر (اشک به باران) اغراق و واج آرایی «ا»

۴- در چشم های ما اشک حسرت گذاشتند (ما را گریان و حسرت زده کردند) مانند چشم گنهکاران که در قیامت گریان است.

آرایه: تشبیه نوع را: فک اضافه واج آرایی «ا»

نکته جالب در واج آرایی مصراع اول بیت ۱ و ۳ و ۴ این است که هر جا بحث گریستن است شاعر با واج «ا» آرایه واج آرایی می سازد تا تداعی گر «های های» گریه باشد.

۵- ای صبح شب زنده داران، جانم از انتظار به لب آمد (طاقتم به سر رسید) از بس که مانند شب روزه داران تاخیر کردی و نیامدی، آرایه: تشخیص، تشبیه

هم مضمون با این بیت ها (از سعدی)

به چه دیر ماندی ای صبح که جان من برآمد / بزه کردی و نکردند مؤذنان صوابی

شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد / تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

۶- چندین رنج و حکایتی که تاکنون از ماجرای عشق تو بر شمرده ام حتی به اندازه یکی از هزاران اندوه دلم نیز نبوده است. آرایه اغراق:

۷- ای سعدی. این عشق و محبت در طی روزگاران طولانی به دل من نشسته است. پس نمی توان آن را به راحتی از دل بیرون کرد مگر روزگاران درازی از آن بگذرد.

آرایه ها: تکرار، کنایه = مهر بردل نشستن: علاقه مند و عاشق شدن. واج آرایی: ن

۸- چه قدر برای تو (از رنج خود = رنج فراق) حکایت کنم، شرح آن به همین اندازه کافی است، بقیه آن را جز به غمگساران (کسانی که رنج و غم انسان را می زدایند) نمی توان به کس دیگری گفت.

آورده اند که حکایتی از اخلاق الاشراف نوشته عبید زاکانی طنز پرداز قرن هشتم

مرگ بزرگی از ثروتمندان - که در ثروت، قارون روزگار خود بود - فرا رسید، از ادامه زندگی نا امید شد. فرزندان خود را که بچه های خاندان بخشش و سخاوت بودند! حاضر کرد و گفت: ای فرزندان، روزگاری دراز برای جمع آوری ثروت زحمت سفر و حضر تحمل کردم (حضر متضاد سفر) و گلوی خود را با پنجه گرسنگی فشار دادم. (گرسنگی کشیدم) تا توانستم این چند سکه طلا را بیندوزم. برحذر باشید (از بی مبالائی) یا مراقب باشید (زنهار: صوت تحذیر و تنبیه) و از نگهداری و مراقبت آن غفلت نکنید و به هیچ وجه آن را خرج نکنید و مطمئن باشید که خداوند، طلا (مجازاً مال و ثروت) را عزیز و گرامی خلق کرده است پس هر کس آن را خوار و بی مقدار بشمارد، خوار و ذلیل می شود، اگر کسی به شما بگوید که پدرتان را در خواب دیدم که خوراک گوشت می خواهد (که برایش فاتحه دهید) برحذر باشید و فریب مکران را نخورید زیرا من چنین نگفته ام و مرده غذا نمی خورد. (حتی) اگر من خود نیز در خواب به شما ظاهر شدم (به خواب شما آمدم) و همین را از شما به التماس بخواهم به آن توجه نکنید، زیرا آن خواب، کابوس و رویای پریشان نامیده می شود، احتمالاً شیطان این خواب را در نظر شما آورده است. من چیزی را که در طول زندگی خود نخورده ام در مرگ خود آرزوی آن رانمی کنم. این سخن را گفت و جان به نگهداری جهنم تسلیم کرد. (کنایه: مردو به جهنم رفت)

نکات: (اکابر جمع مکسر اکبر، بزرگی که قارون...: تشبیه و تلمیح: جگر گوشگان کنایه از فرزندان

طوفان خاندان کرم: طنز سفر و حضر: تضاد، سر پنجه گرسنگی: استعاره مکنیه. (عزیز و خوار) و (زندگی و مردگی) تضاد: پیام: تحقیر و مذمت خست و مال دوستی

شعر حفظی / شراب روحانی / قالب غزل از شیخ بهایی (قرن ۱۰ و ۱۱)

نوع ادبی: غنایی (عرفانی) نوع توصیف: نمادین

۱- ای ساقی، از آن شراب روحانی و معنوی (شراب معرفت و عشق) جامی به من بده تا لحظه ای از این حجاب تاریک نفس آسوده شوم.

آرایه ها: مراعات نظیر (ساقی و شراب)، شراب استعاره از عشق و معرفت. حجاب ظلمانی استعاره از اطوار نفس. ساقی: استعاره از واسطه رساندن فیض الهی.

ساقی: در ادبیات عرفانی بر معانی متعدد اطلاق شده است گاه کنایه از فیض مطلق خداست. و گاه بر ساقی کوثر اطلاق شده و به استعاره از آن مرشد کامل یا پیر طریقت نیز اراده کرده اند.

۲- گیسوی پریشان او را دیدم و با خود گفتم این همه پریشانی مایه حیرت من شده است.

نشانه جمال او را دیدم، این جمال سبب حیرت بیشتری در من شد، هر چه به وصال نزدیک تر شدم حیرت من بیشتر شد. پریشانی بر سر پریشانی، جمال بر جمال به من رخ نمود و مرا دچار حیرت بیشتر نمود.

این بیت بیانگر یکی از مفاهیم عمیق عرفانی است. طره پریشان تجلی حق است. تجلی: ظاهر شدن، روشن شدن، جلوه کردن. تجلی سه قسم است: تجلی ذات، تجلی صفات، تجلی افعال. برای اطلاع بیشتر به شرح گلشن راز از لاهیجی و فرهنگ اصطلاحات عرفانی از سجادی و مرصادالعباد می توان رجوع کرد.

۳- نگار و محبوب بی وفای من به روزگار و کارمن خنده های پنهانی و عشوه های مخفیانه می کند.

عاشق از شدت شوق ادب را رها می کند: بی وفا نگار من. اما این بی ادبی عین ادب است. خنده معشوق برای جذب عاشق است. خنده زیر لبی معشوق به این معنی است که می گوید ای عاشق تو شایسته راه ما نیستی ولی در عین حال رهایت نیز نمی کنیم. و با این کار آتش شوق عاشق را تیزتر می کند.

۴- همه هستی و ایمان خود را به یک نگاه باختیم و به این باخت رضایت داریم، ای دل در قمار عشق حقیقتاً ندامت و پشیمانی وجود ندارد.

مصراع دوم: استفهام انکاری، آرایه: تشبیه (قمارعشق) دل مجاز از انسان، مراعات نظیر: باختن و قمار. دل باختن: کنایه از عاشق شدن.

۵- خانه دل ما را با لطف و بخشش خود آبادان کن تا قبل از آن که این خانه (دل) نابود شود.

آرایه: تشبیه خانه دل / خانه در مصراع دوم استعاره از دل.

۶- ما تیره روزان شایسته چیزی جز بلا نیستیم، پس هر بلایی را که می توانی بردل من (شاعر) وارد کن.

بلا: مصیبت، امتحان در نزد سالکان یعنی امتحان دوستان به انواع بلاها که هرچند بلا بربنده قوت پیدا کند، قربت زیاده شود. بلا لباس اولیا و غذای انبیاست. متناسب با این بیت: هر که در این بزم مقرب تر است / جام بلا بیشترش می دهند

شبلی خطاب به خداوند می گوید: همه تو را به خاطر نعمت هایت دوست دارند و من به خاطر بلاهایت و ... (فرهنگ اصطلاحات عرفانی - سجادی ص ۱۹۹)

آورده اند که: حکایت اول از تذکره دولتشاه سمرقندی قرن نهم

از سلطان سنجر در آن وقت که به دست غزها (اقوام مهاجم) گرفتار شده بود، پرسیدند: به چه علت پادشاهی به این پهنا و آبادانی که داشتی، این گونه از بین رفت؟

گفت: مشاغل و کارهای بزرگ را به دست مردم حقیر سپردم و کارها و پست های حقیر را به دست مردم بزرگ، مردم حقیر و ناتوان، توانایی انجام کارهای بزرگ را نداشتند و مردم بزرگ نیز از انجام کارهای حقیر عار داشتند و آن ها را دور از شان خود می دانستند و به دنبال انجام دادن آن نرفتند.

در نتیجه هردو کار از بین رفت و ضعف و سستی به مملکت راه یافت و کارهای لشکری (مربوط به ارتش) و کارهای کشوری (مربوط به امور کشور داری) هردو رو به نابودی و فساد گذاشت.

حکایت دوم از لطایف الطوائف (کتابی در ۱۴ باب نوشته فخرالدین علی کمال الدین حسین واعظ متخلص به صنفی ازواعظان مشهور هرات - تالیف این کتاب در سال ۹۳۹ هجری اتفاق افتاد).

فرد بی ادبی، مطابق منش خود رفتار می کرد (بی ادبی می کرد / گران جان: کسی که جان ناهموارش مثل باری بر او و روحش سنگینی می کند، کنایه از آدم فرومایه و پست) شخص شریف و ظریفی او را سرزنش کرد. فرمایه گفت: چه کار کنم؟ سرشت مرا چنین آفریده اند. گفت: گل وجود (سرشت) تو خوب و زیبا آفریده شده است اما به خوبی تحت تعلیم و تربیت قرار نگرفته است. (گران جان می خواهد از آفرینش ایراد بگیرد و بی معرفتی خود را گردن آن بیندازد و از گردن خود ساقط کند و فردنکنه سنج نیز به ظرافت ایراد را به خود او برمی گرداند.)

آب و گل: مجازاً وجود، کم لگد خورده: کنایه (تعلیم نیافته) پیام: اهمیت تربیت و تعلیم.

آورده اند که: حکایتی دیگر از روضه خلد مجد خوانی قرن ۸

شخصی بسیار بدهکار شده بود. او را نزد فرد سخاوتمندی راهنمایی کردند. فرد مقروض او را در بازار پیدا کرد که با دره می (سکه ای) معامله می کرد و بر سر دانه ای (ذره ای) چانه می زد، برگشت. (از درمیان گذاشتن گرفتاری خود منصرف شد)

با خود اندیشید که: تو که برای سکه ای اینقدر چانه می زنی چگونه کسی می تواند از تو انتظار کرم و بخشش داشته باشد؟

شخص سخاوتمند متوجه شد که آن فرد برای کاری نزدش آمده است، به دنبالش رفت و گفت: برای چه کاری آمده ای؟ گفت: برای هر کاری آمده بودم، بیهوده بود. آن فرد به غلام خود اشاره ای کرد، کیسه ای محتوی هزار سکه طلا به او داد. مرد متعجب شد، گفت: آن کارت (چانه زدنت) چه بود و این بذل و بخشش چه؟ گفت: آن جا معامله بود و این کار، نشانه جوانمردی است. سستی کردن در معامله پاداشی ندارد و انسان با آن متنی بر کسی ندارد ولی به تاخیر انداختن این کار، دور از جوانمردی و مردانگی است. اهمال: فروگذاشتن، سستی کردن امهال: مهلت دادن، زمان دادن. جناس قلب که البته با توجه به کتاب ادبیات ۳ آرایه جناس (مثل بنات نبات) کرمی و درمی: جناس (صره = همیان = بدره = کیسه) سجع نیز در برخی عبارات دیده می شود. پیام: هرکاری باید در موقعیت مقتضی خود انجام شود.

آورده اند که... حکایتی از اسرارالتوحید نوشته محمد بن منور قرن ۶

زمانی بافنده ای به وزارت رسیده بود. هر روز صبح زود بر می خاست و کلید بر می داشت و در خانه (دراتاقی) را باز می کرد و تنها (به تنهایی) داخل آن جا می رفت و مدتی در آن جا می ماند. پس بیرون می آمد و نزد سلطان می رفت. به امیر (ماجرا را) خبردادند که چه می کند. امیر به این فکر افتاد که در آن خانه چیست؟

روزی ناگهان (بدون خیر قبلی، یک مرتبه) به دنبال وزیر وارد خانه شد. گودالی در آن خانه دید مانند گودالی که بافندگان دارند، وزیر خود را (نیز) دید که پای خود را درون گودال برده است. امیر به او گفت که این چیست؟ وزیر گفت: ای امیر، این همه دولت، ثروت و مقام که من دارم همه از آن امیر است (متعلق به امیر است) ما گذشته خود را فراموش نکرده ایم که چه کاره بوده ایم! هر روز به یاد خود می آورم که به اشتباه نیستم (فکر کنم که جد اندر جد وزیر بوده ام!) امیر انگشتی سلطنت را از انگشت بیرون آورد و گفت: بگیر و در انگشت کن. تا امروز وزیر بوده ای از این به بعد امیر خواهی بود.

پیام: قدرت نباید غرورآفرین باشد طوری که انسان گذشته خود را فراموش کند. مشابه این حکایت در کتاب تاریخ بیهقی جلد ۲ (تصحیح دکتر خطیب رهبر) در مورد یعقوب لیث آمده است (ص ۳۹۷ و ۳۹۸)

آورده اند که... حکایتی از سندبادنامه ظهیری سمرقندی ق: ۷

شتری و گرگی و روباهی به جهت هم نشینی و همراهی با هم مسافرت کردند و با آنان به عنوان آذوقه سفر قرص نانی بیشتر همراه نبود. وقتی مدتی رفتند و خستگی و رنج سفر به آنان اثر کرد، کنار ساحل آبی (نهری) نشستند و بین آنان بر سر گرده نان دعوا و مرافعه پیش آمد. تا عاقبت قرار گذاشتند که هر کدام زودتر متولد شده است (کهنسال تر است) در خوردن نان از دیگران سزاوارتر باشد. گرگ گفت: قبل از آن که خداوند والا مرتبه این جهان را بیافریند، مادرم هفت روز قبل از آن مرا زاید! روباه گفت: راست می گویی، من آن شب در آن جا حاضر بودم و چراغ برای شما گرفته بودم و به مادرت در تولد تو یاری می رساندم! اشتر وقتی گفتگوهای گرگ و روباه را بدین گونه شنید، گردن دراز کرد و نان را گرفت و خورد و گفت: هر کس مرا ببیند، حقیقتاً متوجه می شود که من از شما بسیار مسن تر (بزرگ تر) هستم و بیشتر از شما دنیا دیده ام و بیشتر بار تحمل کرده ام. پیام: عاقبت لاف زدن و گزاف گویی

شعر حفظی / ملک سلیمان / غزلی از خواجوی کرمانی / قرن ۸ / نوع ادبی: غنایی - تعلیمی

ب ۱: در نظر صاحب نظران (اهل بیخش - عرفا) پادشاهی سلیمان مثل باد است (گذرا است) بلکه سلیمان واقعی کسی است که از قید و بند پادشاهی آزاد باشد و به دنیا تعلق و وابستگی نداشته باشد.

ملک سلیمان برباد بودن ایهام دارد: حکمروایی سلیمان بر باد - برباد رفتن سریر او

در شعر حافظ نیز این نمونه هست - (حافظ خرمشاهی جلد اول شرح غزل ۳۶ بیت ۲ ص ۳۲۲)

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ / در معرضی که تخت سلیمان رود به بساد

جایی که تخت و مسند جم می رود به باد / گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم حافظ

بیت تلمیح دارد.

ب ۲- آن که می گویند دنیا بر آب بنا شده است، ای خواجه (ای بزرگ) بدان توجه نکن زیرا اگر به حقیقت نگاه کنی می بینی که برباد بنا شده است. (سست و بی ارزش است)

آرایه: مراعات نظیر، اشاره (تلمیح) به اعتقاد گذشتگان راجع به استقرار دنیا (زمین) بر شاخ گاو و در نهایت که می گویند همه اینها بر فراز سنگ پستی یا یک ماهی بر آب قرار دارد.

ب ۳- به این روزگار که مثل پیرزن عشوه گری است دلباخته و علاقه مند نشو زیرا این روزگار (دنیا) مثل عروسی است که به عقد دامادهای بسیاری درآمده است (پیمانش دائمی نیست و بی وفاست)

آرایه: پیرزن دهر: تشبیه / عروس و داماد: مراعات / این (دنیا) را به عروس تشبیه کرده / مصراع دوم تمثیل. مضمون این بیت را حافظ چنین آورده است: (حافظ از این غزل در وزن و قافیه پیروی کرده است.)

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد / کاین عجزه عروس هزار داماد است

و از جلال الدین همایی می خوانیم :

مهمان سراسر خانه دنیا که اندرو / یک روز این بیاید و یک روز او رود

ب ۴- خاک بغداد در مرگ خلفا می گرید ( بر بی وفایی دنیا که حتی به خلفا نیز وفا نکرده است ) و اگر چنین نبود ، پس این رودخانه ای که در بغداد جاری شده از کجا آمده و منشاء آن چیست ؟

آرایه : اغراق ، تشخیص حسن تعلیل ( زیرا علت روان بودن رود چیز دیگری است ) تکرار ( بغداد )

ب ۵- اگر دامنه کوه را می بینی که مملو از لاله های شاداب و خوش آب و رنگ است از آن راه عبور مکن و فریب مخور زیرا آن لاله ها در حقیقت خون دل فرهاد است ( از خون دل فرهاد این لاله ها رسته است ) .

آرایه : تلمیح به داستان فرهاد و شیرین / مراعات نظیر : کوه و فرهاد / مرو از راه : کنایه / تشبیه ( خون دل به لاله )

ب ۶- مثل نرگس چشمان خود را باز کن و بین که چه قدر چهره های مثل گل و قامت های مثل شمشاد خوابیده است . ( مرده است ) .

آرایه : مراعات : نرگس ، گل ، شمشاد / چشم ، روی و قامت / تشبیه روی به گل ، قامت به شمشاد / تشخیص مثل نرگس چشم باز کن برای نرگس چشم قائل شده است .

ب ۷- بر در این دنیا که مثل کاروان سرایی کهنه است خیمه اُنس برپا مکن ( بدان دل نبند که ناپایدار است ) زیرا پایه و اساس آن سست است .

آرایه : خیمه نزن کنایه از اقامت نکن . خیمه اُنس : تشبیه ، کهنه رباط : ترکیب وصفی مقلوب : رباط کهنه استعاره از دنیا . اساسش بی بنیاد است : پارادوکس ( متناقض نما ) .

ب ۸- خواجه نصیبی جز غم و اندوه از جهان ندارد . خوشا به حال کسی که از قید و بند دنیا آزاد و رهاست .

از جهان آزاد بودن کنایه از ترک تعلقات مادی کردن .

آب و آینه و آفتاب در قاب لحظه تان جاودانه باد / عبداللهی

مهر ۱۳۹۵